

مطالعه تطبیقی بنیادهای تفسیر قوانین جزایی

در فقه امامیه و حقوق غرب

محمد رضا ظفری^۱

چکیده

این مقاله با تحلیل دیدگاه عالمان امامی و غربی در باب هرمنیوتیک و تفسیر جزایی، و همچنین طبق یافته‌های زبان‌شناسی براساس دو روش عقلی و نقلی در پی بررسی پایه‌های فهم و تفسیر قوانین جزایی است. به طور کلی، در همه نظام‌های حقوقی، فهم قانون کیفری تنها با قواعد تفسیری میسر می‌شود و این در مکتب امامیه، نیز صادق است با این تفاوت که چون امامیان قوانین جزایی را براساس نظریه توحیدی وضع می‌کنند، پس دادرسان نیز باید بر مبنای همین نظریه به معنایابی قانون بپردازند و با قواعد تفسیری، معانی مورد نظر شارع را کشف می‌کنند. ولی در مکاتب حقوق غربی، قانونگذار طبق اراده جامعه عرفی به تقنین می‌پردازد و بنابراین، مفسر قانون نیز باید در پی کشف همان مقاصد قانونگذار عرفی باشد. امامیان با نظریه تفسیری خاص خود طبیعتاً در اتخاذ منابع تفسیر جزایی و وضع قواعد فهم قانون نیز از غربیان جدا می‌افتند.

واژگان کلیدی: دانش هرمنیوتیک، دانش تفسیر، نظریه تفسیری، منابع کیفری،

قواعد تفسیر کیفری





مقدمه

اندیشه، قصد، هدف و مانند آن‌ها افعالی درونی‌اند (سیف، ۱۳۹۰: ۴۴) که در افعال بیرونی تبلور یافته، با مثل سخن یا متن برای دیگران هویدا می‌شوند (چامسکی، ۱۳۸۰: ۲۹)؛ زیرا آدمی در ابتدا، معانی را در ذهن خود به شکل صورت‌هایی ملاحظه می‌کند و سپس آن‌ها را با الفاظ بروز داده، به دیگران انتقال می‌دهد (قاصد، ۱۴۱۸: ۲۲۲).

قانون جزانیز زبان نوشتاری مقنن است که عقاید، آمال و ارزش‌های اجتماعی را به نمایندگی از جامعه، در قالب متون کیفری به مسئولان و شهروندان اعلام می‌دارد و آنان را به رعایت قانون هشدار می‌دهد (طیب، ۱۳۶۲: ۱۳۳) و در مقابل، افراد جامعه نیز با احترام به قانون، در واقع، سخن مقنن را شنیده، بدان التزام خواهند داشت.

ولی التزام مردم به قانون، متفرع بر این است که مقصود مقنن را از متن قانون دریابند، درست همان‌طور که اهل زبان هر جامعه در روابط خود، منظور و مرادشان را با الفاظ به یکدیگر می‌فهمانند. عمل فهم در همه این موارد، با تفسیر صورت می‌گیرد. فرانسیس لیبر فیلسوف و حقوقدان آمریکایی آلمانی‌تبار (متوفای ۱۸۷۲) با مثالی این نکته را در کتاب «هرمنیوتیک^۱ سیاسی و حقوقی» خویش توضیح می‌دهد که به اختصار چنین است:

«صاحبخانه با دادن پول به مستخدم می‌گوید: برو مقداری گوشت سوپ بخر. مستخدم بدون تفسیر نمی‌تواند حتی این دستور ساده را انجام دهد. دو قاعده تفسیری فهم عرف^۲ و حسن نیت^۳ اقتضا دارند که خادم مراد صاحبخانه را چنین فهم کند:

او باید سریعاً یا به محض این که کارهایش را به اتمام رساند، برای خرید اقدام کند، یا اگر ابتدای شب است، روز بعد در ساعت متعارف اقدام کند.

۱- تلفظ صحیح واژه انگلیسی hermeneutic، هرمنیوتیک است ولی فارسی‌زبانان آن را هرمنوتیک خوانده یا می‌نویسند که به نظر می‌رسد قابل توجیه نباشد. مگر این که گفته شود با عنایت به واژه فرانسوی herméneutique، دیگر نمی‌توان تلفظ هرمنوتیک را اشتباه دانست. در حالی که آنان به این امر توجه ننموده و معادل انگلیسی آن را نیز با همین تلفظ اشتباه می‌آورند.

2 common sense.
3 good faith.





پول برای خرید گوشت مورد نظر صاحبخانه است نه هدیه. او باید گوشت حیوانی را بخرد که طبق تشخیص وی معمولاً صاحبخانه برای سوپ مصرف می کند.

باید با قیمت عادلانه گوشت را بخرد.

از قصابی گوشت بخرد که گوشت صاحبخانه را تأمین می کند یا از محلی نزدیک و سهل الوصول، نه از هر جای دیگر و دور از خانه. مستخدم باید بقیه پول را برگرداند.

او باید گوشت را با حسن نیت به منزل بیاورد و با مواد مضر و نامطبوع نیالاید.

گوشت را برای مصرف خانواده بخرد، نه برای خودش (Lieber, 1839, p 28-29).

البته توجه داریم که صاحبخانه می توانست همه این ها را به خادم صراحتاً بگوید یا برای وی بنویسد، ولی مع الوصف، مواردی به وجود می آید که مخاطب بدون تفسیر نمی تواند مراد گوینده را دریابد. مثلاً آیا او باید گوشت گوسفندی بخرد یا گاوی؟ آیا اگر هیچ کدام پیدا نشود یا گران شده باشد، می تواند به جای آن، گوشت بوقلمون بخرد؟ اگر این هم پیدا نشد، وی می تواند گوشت مرغ بخرد؟ یا این همه، آیا او اصلاً تعبیر زبانی گوشت سوپ را می تواند به معنای مرغ یا بوقلمون به کار ببرد؟ یا این واژه بار چنین معانی ای را ندارد؟

به هر حال، خادم با تفسیر متن، هشت مقصود گوینده را به دست آورد که قواعد فهم اهل زبان، چگونگی تفسیر را معلوم می دارد. کار کرد قواعد فهم نزد مردم، در قالب فهم و تفاهم عرفی صورت می گیرد. از نگاه فقیهان امامیه نیز نه تنها محاورات مثل موارد فوق، بلکه حتی الفاظ کتاب و سنت را نیز باید با دقت های عرفی معنا کرد و مراد پدید آورنده را دریافت؛ زیرا میزان و ضابطه در فهم تعابیر زبانی، تشخیص عرف است (خمینی، ۱۴۲۱: ۱۹۸).

متن قانون جزا نیز دستور قانونگذار است که قاضی بدون تفسیر، قادر به فهم و اجرای آن نخواهد بود؛ زیرا همان طور که دریافتیم تفسیر طبق قواعد فهم اهل زبان یا عرف انجام می شود و قضات نیز جزئی از همین جامعه اند، پس خواه ناخواه برای فهمیدن قوانین از عرف تبعیت می کنند (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۴: ۸۸ و ج ۱۱: ۶۲) تا بتوانند آن ها را اجرا کنند (ق.ا.ا، اصل ۷۳ و ۱۶۷). با این توضیحات، دست کم چهار نکته روشن می شود:





الف) موضوع تفسیر: موضوع تفسیر، قواعد تفسیری است همان‌طور که موضوع تقنین، قواعد کیفری است و دادرس در هنگام رسیدگی به دعاوی، در واقع با قواعد تفسیری به قواعد کیفری استناد می‌کند (ق.ا.ا، اصل ۳۶).

ب) اهمیت تفسیر: اهمیت این قواعد به میزانی است که اگر قضات، قواعد تفسیری را به طور دقیق اعمال نکنند، ممکن است به متن کیفری معنایی غیر واقعی بدهند و به این ترتیب، عمل تفسیری خود را از اعتبار ساقط خواهند کرد و قادر به صدور آرای دقیق نخواهند بود (رنه داوید، ۱۳۶۴: ۱۴۲).

پ) مرتبه تفسیر: مرتبه قواعد تفسیری کیفری در برابر قواعد کیفری از دو جهت تفاوت می‌یابد. اول این که آن‌ها موجب فهم قاضی از قواعد کیفری می‌شوند و در واقع بدون تفسیر، قواعد حقوقی کارایی ندارند و حتی تعیین اهمیت و شدت جرم و کیفر مربوط، بستگی به قواعد تفسیری دارد. پس از این جهت، قواعد تفسیری نیز مثل قواعد حقوق کیفری، قواعد اولیه‌اند؛ ولی از این نظر که ارزش و اعتبار آن‌ها به خاطر فهم نظام حقوقی است و به طفیل وجود قواعد حقوقی وجود یافته‌اند، قواعد کیفری فرعی و ثانوی محسوب می‌شوند (رنه داوید، ۱۳۶۴: ۹۲).

ت) الزام آوری قواعد تفسیری: از این جا می‌توان دریافت که قواعد تفسیری ماهیت الزام آوری دارند؛ زیرا به نتیجه تفسیری الزام آور در حقوق منتج شده، در عین حال، قواعد حقوقی هم هستند. البته به ذوق، هنر، فهم و تجربه و اختیار قاضی یا مفسر نیز وابستگی می‌یابند، ولی این‌ها چیزی از ماهیت دو گانه این قواعد نمی‌کاهند. ساختار و ثبات اجتماعی و توزیع قدرت بر آن‌ها تکیه می‌زند. آن‌ها نه تنها نظام فهم، بلکه نظام اجرایی هر نظام حقوقی‌اند؛ یعنی قوانین هم در مرحله تفسیر و هم در مرحله اجرا به آن‌ها نیاز دارند. پس آن‌ها قوانین هستند و در نتیجه، قواعد تفسیری، خصوصیت نهادی و عام حقوقی دارند، نه اختیاری و شخصی (Barak, 2005: p 47).

با توجه به موضوع تفسیر که به متن قانون کیفری یعنی به جان، مال، ناموس، عقل و دین ارتباط می‌یابد و نظر به اهمیت، مرتبه و الزام آوری آن و از این رو، وابستگی تمام عیار نظام کیفری به نظام تفسیری، پرسش‌هایی اساسی احتمالاً به ذهن می‌رسند: تفسیر جزایی را باید بر چه پایه‌هایی استوار کرد تا منتج به فهم دقیق قانون شود؟ آیا قاضی باید از ضوابط تفسیری معینی پیروی کند؟ به تعبیر دیگر، آیا مفسر اصولاً باید تفسیر را بر بنیادها و پایه‌های معینی استوار سازد یا به دلخواه خویش می‌تواند به متن معنایی بدهد؟

یقینی به نظر می‌رسد که برای تعیین ضوابط هر امری به تحلیل عوامل آن نیاز مبرم داشته باشیم؛ درست مثل طیبی که برای درمان بیماری به تشخیص صحیح علت بیماری نیاز دارد. چنان که پیدا





است، پاسخ به پرسش‌های فوق از ضروری‌ترین مسائل فلسفه حقوق در امامیه و نظام حقوق غربی است که مهم‌ترین اثر آن در تحقق نظام عدالت‌جویی آن‌ها هویدا خواهد شد.

در این مقاله، نویسنده در پی این است که ضوابط الزام‌آور هرمنیوتیک یا تفسیر کیفی را معلوم کند. بخش اعظم این ضوابط در دو شاخه مهم دانش تفسیر، یعنی معناشناسی و کاربردشناسی وجود دارد و بخش دیگر، ضوابط خاصی است که به متن علمی، فلسفی، حقوقی و غیره وابستگی می‌یابد و در این جا، از ضوابط خاص تفسیری در علم حقوق جزا تبعیت می‌کند. هر چند زبان امری قراردادی است، ولی وقتی به گفته یا نوشته درآید، دیگر از اختیار پدیدآورنده خارج شده، الزاماً مشمول قواعد فوق‌الذکر می‌گردد. به دلیل وجود همین ضوابط است که می‌توان به رأی محاکم اعتراض کرد و در مورد تفسیر آنان به قضاوت نشست. از سوی دیگر، با رعایت آن‌ها می‌توان قواعد تفسیری یکسانی را تنظیم و اعمال کرد و این، دست کم، منافع طرفین جرم را بیش‌تر تأمین کرده احتمالاً میزان تهاافت و اختلاف آرای محاکم را کاهش می‌دهد.

نگارنده این مقاله را در سه فصل فراهم آورده است: فصل اول: مفهوم و پیشینه، فصل دوم: ویژگی‌های تفسیر کیفی و فصل سوم: قواعد تفسیری کاربردی؛ و تلاش خواهد کرد تا مباحث هر فصلی را عمدتاً از نگاه مکتب امامیه و عندالاقضا از دیدگاه غریبان بررسی کند.

۱- مفهوم و پیشینه

۱-۱ مفهوم تفسیر

لغویین اشتقاق تفسیر را از فسر یا از سفر می‌دانند. طریحی می‌گوید: تفسیر از فسر یعنی کشف معنای لفظ و آشکار ساختن آن است؛ مثل این قول خداوند کریم در آیه سی و سه سوره فرقان: وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا؛ یعنی هیچ حقیقت تحریف شده‌ای را برای تو مطرح نمی‌کنند، جز این که ما با نزول آیاتی از قرآن، حق و بهترین تفسیر را برای تو می‌آوریم (طریحی، ۱۴۱۶: ۴۳۸). تفسیر از سفر مثل اسفار اسفار نیز یعنی کشف و فاش ساختن؛ مثل این آیه شریف: وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ؛ یعنی صورت‌ها در آن روز، روشن و نورانی‌اند (سبحانی، ۱۳۸۵: ۱۸۱). در هر دو حال، تفسیر با تبیین یکی است و با تفسیر، معنای الفاظ فهم و تصور می‌شود.

حقوقدانان مسلمان و غربی معمولاً چندان ماهیت تفسیر حقوقی را آشکار نمی‌سازند و از تعاریفی که ارائه داده‌اند، مفهوم «معنایابی متن» در همه مشترک است که از جمله آن‌ها این تعریف است: جستجوی مفهوم صحیح قانون به نحوی که به طور محدود و در قلمرو متن و نه خارج از آن، بتوان قانون را به شکلی درست در مورد مصادیق آن اعمال کرد (شجاعی، ۱۳۹۰: ۱۹).





فقیهان امامیه گاهی به جای تفسیر، از اصطلاح فهم و تفاهم عرف، و از زمان صاحب جواهر به بعد، از بنای عقلا نیز استفاده می‌کنند (کلانتری ارسنجانی، ۱۳۷۹: ۱۰۲)، زیرا معانی الفاظ معمولاً با عرف یا بنای عقلا فهمیده می‌شود و البته گاهی واژه تفسیر را در فهم معانی الفاظ طبق قصد شارع هم به کار می‌برند (شهید ثانی، ۱۴۱۳: ۱۷۵).

اما به نظر می‌رسد که فیلسوفان اسلامی بیش‌تر از فقیهان به ماهیت تفسیر پرداخته‌اند. به گفته بوعلی سینا، دو گونه می‌توان معنای لفظ را فهمید: گاهی می‌خواهیم معنای لفظی را بدانیم که گوینده به کار برده، پس (اگر معنی آن را نفهمیدیم) از او معنای لفظ را می‌پرسیم؛ زیرا اول از همه باید بفهمیم که متکلم چه می‌گوید تا آنگاه پرسیم که آیا آن شیء وجود دارد یا نه. اما پس از آگاهی از وجود آن چیز، آن وقت می‌توانیم باز از چیستی آن پرسیم. پس دو بار از چیستی شیء می‌توان سؤال کرد: جواب نخست تفسیر است و جواب دوم حد ذات یا تعریف (بوعلی سینا، ۱۳۸۳: ۱۵۶).

فخر رازی در شرح این فقره از سخن بوعلی چنین می‌آورد: انسان زمانی که لفظی را از متکلم بشنود ولی آن را نفهمد، از وی خواهد پرسید: آن چیست؟ او با این پرسش می‌خواهد بداند که متکلم از استعمال این لفظ، چه تفسیری دارد (پس از وی در باره وجود آن می‌پرسد که آیا این شیء موجود هست؟) وقتی مخاطب از وجود آن آگاهی یافت، اگر باز پرسد: آن چیست؟ می‌خواهد که گوینده اجزای ماهیت آن را با حد یا رسم یا با ترکیبی از آن دو برای وی تفصیل دهد (رازی، ۱۳۷۳: ۲۲۱).

به این ترتیب، به نظر فلاسفه اسلامی، فهم و تفسیر را باید تصور معنا دانست نه تصدیق. ملا صدرای شیرازی در تعریف فهم می‌گوید: الفهم هو تصور معانی الفاظ المتکلم؛ یعنی فهم این است که معانی الفاظ گوینده متن را تصور کنیم (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۳: ۴۷۱) و چون فهم و تفسیر همان تصور معانی است، با دادرسی، قضاوت و محاکمه و حکم تفاوت می‌یابد، زیرا همگی این‌ها تصدیق یعنی فعل و انشا نفس هستند. البته دادرسی و مانند آن بدون تفسیر تحقق نمی‌یابند، همان‌طور که تصدیق نیز بلا تصور ناممکن و محال است. ولی منابع حقوقی ما و غربی، این دو مفهوم را به خوبی تفکیک نکرده و حتی گاه تفسیر قاضی را همان حکم قضایی او قلمداد می‌کنند (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۲: ۱۱۱؛ Barak, 2005: p.51).

۱-۲ پیشینه علم تفسیر

بر اساس نگاشته‌های بر جای مانده از فلسفه یونان باستان، مثل رساله کراتیلوس که استاد افلاطون بود و کتاب باری ازمیناس، اثر ارسطو احتمالاً می‌توان گفت که برای نخستین بار، فیلسوفان این دیار در





باب علم تفسیر و نحوه گفتمان و روش انتقال معنا نظریه پردازی کرده، در بسط و توسعه قواعد تفسیری تأثیر داشته‌اند (سورن، ۱۳۸۷: ۴۶ به بعد). پس از ارسطو و پیروان او، بعدها این میراث علمی فیلسوفان یونان به دست مسلمانان رسید. اینان که قبلاً با علم تفسیر قرآن مجید آشنایی داشتند، تفسیر ارسطویی را در معنای عام آن استعمال کرده، مقصودشان شرح و توضیح مراد مؤلف از متن بود.

از این رو، ابن رشد اندلسی در شرح خود بر متن کتاب ما بعد الطبیعه ارسطو، از اصطلاح تفسیر استفاده کرد و کتاب را تفسیر ما بعد الطبیعه نام نهاد (ابن رشد اندلسی، ۱۳۷۷: ۱۱۱). شیخ الرئیس بوعلی سینا در آثار خود، و همچنین فخر رازی در شرح خود بر آثار ابن سینا مثل شرح العیون الحکمه، واژه تفسیر را به کار می‌بردند (رازی، ۱۳۷۳: ۲۲۲). مقصود همه اینان از تفسیر، توضیح مقاصد مؤلف بود، چنان که ملاصدرا هم در کتاب اسفار از این اصطلاح برای توضیح نظریه و مقصود خودش استفاده کرد، به‌ویژه در مواردی که عنوان برخی فصول کتاب را نیز تفسیر قرار داد (صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱: ۱۳۶).

به هر حال، فیلسوفان اسلامی، به پیروی از ارسطو، در ابتدای کتاب منطق خویش، مبحث الفاظ و نحوه تفسیر الفاظ را در بخشی با عنوان «کتاب باری ارمیناس» می‌آوردند (فارابی، ۱۴۰۸: ۸۵). آنان پیش از ورود به مباحث فلسفی و علمی به منظور فهم متون علوم نظری و عملی، در مقدمات علم منطق به طور تفصیلی از قواعد فهم معانی زبان و مفردات و قول جازم بحث می‌کردند و این سنت تا زمان بوعلی در آثار فلسفی حفظ شد، اما به تدریج این مبحث از فلسفه خارج گردید و از آن زمان تا کنون در مباحث علم اصول با تفصیلات بیش‌تری راه یافت (دینانی، ۱۳۸۹: ۹ به بعد).

گفتنی است که باری ارمیناس یا باری هرمنیاس^۱ واژه‌ای یونانی است که به عربی به العبارة برگردانده شد (بوعلی سینا، ۱۳۸۳: ۱۱۷) و در انگلیسی واژه هرمنیوتیک^۲ به معنای دانش تفسیر از آن مأخوذ است. لذا باری ارمیناس، العبارة و هرمنیوتیک همگی در معنی تفسیر^۳ به کار می‌روند.

دانش تفسیر یا هرمنیوتیک از قواعد تفسیری بحث می‌کند و همچون سایر علوم، دارای موضوع و پیشینه بوده، زیر تأثیر مکاتب و نظریات مختلف رشد و تعمیق یافت. مثلاً علم حقوق جزا از قواعد کیفری سخن می‌گوید و از ابتدای ظهورش، به ترتیب، زیر تأثیر مکاتب مختلف کیفری، همچون کلاسیک، تحقیقی و مکاتب دفاع اجتماعی نو و غیره قرار گرفت.



1- Prei Hermeneias.

2 hermeneutics.

3 interpretation.



اما ویژگی اساسی علم تفسیر با علوم دیگر در این است که عالمان همه رشته‌های علمی برای تبیین و فهم متون مثل متون فلسفی، ادبی، دینی و حقوقی و مانند آن به علم تفسیر نیاز دارند، ولی خود علم تفسیر، علمی مصرف‌کننده است نه مولد. این علم تفسیر به معنای عام است که از نتایج سایر علوم به ویژه از دانش زبان‌شناسی استفاده می‌برد. به عبارت دیگر، قواعد هیچ علمی بدون این قواعد عام تفسیری قابل فهم نیست، زیرا مفاهیم علمی را باید با قواعد ادبی، و معانی واژگان و عبارات را باید بر اساس مقاصد گویندگان به مخاطبان انتقال داد و انتقال معانی به آنان، با قواعد تفسیری رشته‌های علم زبان‌شناسی میسر می‌شود که عبارتند از: علم دستور زبان (صرف و نحو)^۱، علم معناشناختی (علم وضع لغوی و استعمالی الفاظ)^۲ و علم کاربرد شناختی (مرادشناسی یا منظورشناسی)^۳ قواعد این سه علم، قواعد عام تفسیری را به وجود می‌آورند (ملکیان، ۱۳۸۴: ۲۱).

از این رو، تفسیر حقوقی و کیفری بخشی از دانش هرمنیوتیک است که از ارسطو به فیلسوفان اسلامی منتقل شد. سپس ابن میمون یهودی آثار فیلسوفان اسلامی را ترجمه کرد و به اروپا انتقال داد و در دوران معاصر، هرمنیوتیک در قالب مکاتب و نظریات این دانشمندان اروپایی رشد یافت: شلایرماخر و بتی (هرمنیوتیک نظری)، هایدگر و گادامر (هرمنیوتیک فلسفی)، هابرماس و هرش (هرمنیوتیک انتقادی)، پل ریکور (هرمنیوتیک پدیدارشناسی)، براتا و لوی استراوس (هرمنیوتیک ساختاری)، و ژاک دریدا (هرمنیوتیک ساختارشکن). این عالمان به این می‌پردازند که چگونه به متن معنا داده می‌شود و رابطه سه طرفه بین متن، مؤلف متن و خواننده چگونه است (Barak, 2005: p.55) و در پی این هستند که آیا متن معنایی عینی و همگانی دارد که بتوان از الفاظ آن دریافت یا معنای مستقلی جدای از مفسر ندارند، به گونه‌ای که با تفاوت مفسر، تفسیر نیز متفاوت می‌شود یا شاید معنای متن، همان معنای شخصی مؤلف باشد. در واقع، قصد مؤلف هدف اصلی همه این نظریات هرمنیوتیکی است و برخی مثل هرش این قصد را کلید همه نظریات تفسیری می‌دانند (Hirsch, 1967: p.55).

اما غیر از دانش تفسیر به معنای عام، جامعه علمی ما با علم تفسیر به معنای خاص بیش‌تر آشنا است و آن را معمولاً در مورد فهم و تفسیر قرآن به کار می‌برد. علامه طباطبایی آن را علمی می‌داند که به معانی آیات قرآنی و کشف مقاصد و مدلولات آن می‌پردازد (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۷) و ملا صدرا هم غرض حقیقی از تفسیر قرآن را فهم خطابات الهیه و نحوه حال مخاطبین و معرفت به لسان متکلم در



1- syntax.
2 semantics.
3 pragmatics.



مورد خطابات او معرفی می کند (صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱: ۱۳۶). در این مقاله، مقصودمان از استعمال این واژه، همان دانش تفسیر به معنای عام آن است.

۲- ویژگی‌های تفسیر جزایی

مردم با نشانه‌ها و قواعد زبان‌شناسی قادر به تفهیم و تفاهم با یکدیگر می‌شوند، اما این قواعد شرط لازم فهم اند، نه شرط کافی، زیرا ابزارهای دیگری نیز ضروری اند. مثلاً اگر فردی در بخشی از نامه به دوست خویش این گونه بنویسد: «لطفاً ویلایی کنار ساحل برایم تهیه کن. می‌خواهم ایام تعطیلات را در تابستان‌ها با دوستم آن‌جا باشم». خواننده با قواعد زبان‌شناسی در می‌یابد که معنای متن ابهام دارد؛ زیرا نمی‌تواند معانی مورد نظر نویسنده را در مورد برخی از واژگان و عبارات این متن تصور کند تا قادر به تفسیر مقصود وی شود؛ از جمله:

الف) ویلا: وسعت ویلا چقدر باشد. همچنین در مجتمع ویلایی باشد یا خیر، دیوارهای بلند داشته باشد یا بدون دیوار، خانه‌های اطراف بر وی مشرف نباشند یا اشکالی ندارد و غیره.

ب) تهیه کن: آیا تهیه کن، یعنی بخر یا این که اجاره کن، یا این که زمین ساحلی را بخر و بعد ویلا بساز، یا اصلاً با کلاهبرداری و هر نوع ارتکاب جرم دیگر مثل قتل صاحب ملک یا سندسازی، مالکیت را به نام من انتقال بده.

پ) دوست: آیا دوست وی زن است یا مرد و مانند آن‌ها.

به رغم ابهامات مذکور، می‌توان با قواعد زبان‌شناسی و با کمک ابزارهای تفسیری دیگر، به مراد نویسنده پی برد؛ از جمله:

الف) ایدئولوژی: با بررسی اعتقادات و تفکر نویسنده به دست می‌آید که او فردی متدین بوده و اهل اسراف و تبذیر نیست. پس ویلایی به وسعت متعارف در منطقه بی‌سر و صدا را کافی می‌داند و چون در مجتمع‌های ویلایی آزاد به علت تردد افراد خوشگذران، معمولاً با سر و صدا، موسیقی و برگزاری مهمانی‌ها همراه است، ویلاها به یکدیگر مشرفند و با دیوارهای کوتاه یک متری از یکدیگر جدا می‌شوند، چنین مکانی به یقین مورد پسند نویسنده نخواهد بود.

ب) وضعیت اقتصادی: عبارت «تهیه کن»، ظهور در اطلاق دارد و شامل خریدن، اجاره کردن، رهن و غیره می‌شود؛ اما وضعیت مالی گوینده در کنار عبارت «ایام تعطیلات در تابستان‌ها»، دایره آن را مقید به خرید یا ساخت می‌سازد؛ چون نشان می‌دهد که در همه تابستان‌ها می‌خواهد آن‌جا باشد و این امری مرسوم در شهرهای ساحلی است.





پ) قصد: با بررسی اعتقادات و اوضاع و احوال زندگی وی می توان در یافت که او در زندگی به دنبال چیست و به چه هدفی به دنبال تهیه ویلایی در منطقه است؛ آیا به دنبال انجام پروژه های مطالعاتی است، در پی اتلاف وقت و خوشگذرانی است، و چون با بررسی عقاید وی، شخصیت اخلاقی و تدین وی آشکار شود، می توان دریافت که هر هدفی داشته باشد، نهایتاً به دنبال گناه نیست. پس می توان خانه مناسب شأن را برای وی خریداری کرد.

این تفسیر بر سه پایه استوار بود:

اول: نظریه تفسیری: خواننده با بررسی باورها و مبانی نویسنده، دیدگاه و نظریه او را در مورد معانی واژگان و عبارات به دست آورد و براساس نظریه مؤلف، دیدگاه و نظریه تفسیری خود را بنا نهاد و بر همان اساس، به فهم معنای متن نزدیک شد.

دوم: منابع تفسیری: علاوه بر متن، خود شخصیت نویسنده و اعتقادات، اهداف، زمینه ها و موقعیت او و همچنین شرایط محیط و تفاهم مردم منطقه، منابع مهمی بودند که فهم معنای متن را برای خواننده میسر ساختند.

و سوم: قواعد تفسیری: خواننده براساس دیدگاه مؤلف و منابع تفسیری قادر شد به قواعد تفسیری مناسب دست یافته، معنای مقتضی را به متن بدهد و در نتیجه، وظیفه خود را چنین تشخیص دهد: از قبیل این که ویلا با زمینی به مساحت حدود ۳۵۰ متر با ۱۲۰ متر زیربنا با دیواری بلند و در همسایگی افراد متعارف باشد. پس او این همه معانی را مدیون قواعد تفسیری است.

روند مذکور در هر نوع متنی وجود دارد و در این جا، برای شناخت ویژگی های تفسیر در قوانین جزایی، پایه ها و عوامل آن را مطالعه می کنیم.

۲-۱ نظریه تفسیری

به اعتقاد متکلمان شیعه، همان گونه که صحنه هستی، یک مدبر حقیقی دارد، صحیفه تشریح و قانونگذاری هم حاکم یگانه ای دارد که خدای سبحان است (سبحانی، ۱۳۸۶: ۶۰) و این همان توحید در تقنین است و قرآن کریم (مائده، آیه ۴۴) هر حکم خارج از چارچوب قانون الهی را مایه کفر (وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ)، فسق (وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ) و ستم (وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ) قلمداد می کند (مائده، آیه ۴۶ و ۴۷). پس توحید اساس تمامی نوامیس و احکام اسلامی را تشکیل می دهد (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۱۸۴) و حق سلطه پیامبر و امامان معصوم با اراده الهی مشروعیت یافته و با مثل بیعت (دموکراسی)، شورا و عهد و غیره مشروعیتی پیدا نمی کند (رضوانی، ۱۳۸۴: ۴۶۵). چون شئون قانونگذاری و اطاعت، ذاتاً برای خداوند





ثابت است، پس برای انبیا و اوصیای الهی نیز باید با فرمان و اجازه او باشد: وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ يَا ذُنَّ اللَّهِ؛ هیچ پیامبری را نفرستادیم، مگر آن که اذن خدا اطاعت شود (نساء، آیه ۶۴) و در مورد پیامبر نیز فرمود: مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ؛ هر کس از پیامبر اطاعت کند، از خدا اطاعت می کند (نساء، آیه ۸۰).

قانونگذار امامی بر اساس چنین اعتقادی نظریه حقوقی خود را بنا می نهد و نظام عدالت کیفری و ماهیت قوانین جزایی را بر تقنین توحیدی و حقوق الهی استوار می سازد. پس از این جهت، نظام کیفری امامیه در برابر نظام عرفی^۱ حقوق غرب قرار می گیرد، زیرا اساس نظام اخیر را دیدگاه انسان گرایی (اومانیزم یا اصالت انسان)^۲ و محوریت اراده آدمی تشکیل می دهد.

از این رو، در نظام امامیه، قاضی در فهم قانون باید از نظریه توحیدی تبعیت کند و مصادیق فرعی و جزئی قانون را منطبق با مقاصد قانونگذار امامی قرار داده، آن‌ها را از مواد قانونی بیرون بکشد و به این ترتیب، دادرس نمی تواند با تفسیر، هر معنایی را به دلخواه خویش از قانون بیرون آورد، بلکه باید آن را با خواست الهی منطبق سازد تا تفسیر نیز مثل تقنین مشروعیت یابد.

شاید بتوان این سخن علامه طباطبایی را موافق با نظریه تفسیری توحیدی دانست: «در آیین اسلام ارتباط و اتصال میان اصول و فروع به نحوی است که هر حکم فرعی از هر باب که باشد اگر تجزیه و تحلیل شود فقط به همان کلمه توحید بر می گردد و کلمه توحید نیز با ترکیب همان احکام و مقررات فرعی حاصل می شود» (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۱۵۶).

در واقع، به نظر می رسد که مقصود علامه از اصول و فروع، با تشریح و تفسیر همخوانی دارد. در نتیجه، همان گونه که طبق اصل چهارم قانون اساسی، قانونگذار نمی تواند قوانین را خارج از حدود قانون اساسی و موازین شرعی وضع و تصویب کند، دادرس نیز نمی تواند فراتر از چارچوب شرع و اصول قانون اساسی به تفسیر قانون بپردازد.

مثلاً اگر قاضی هدف از مجازات‌های بدنی مثل شلاق، رجم و قطع عضو را این بداند که محکوم باید کیفر ببیند، نه این که درد و رنج آن را هم تحمل کند، آیا می تواند دستور دهد که در حین اجرای کیفر، بدن محکوم را بی حس کنند تا درد ناشی از عقوبت را احساس نکند؟ این تفسیر با هدف مقنن سازگاری ندارد و همچنین از قرآن منبع اولیه کیفرهای اسلامی، به دست می آید که دردناک بودن کیفر به مقدار متعارف، شرطی لازم بوده، جزء اصل کیفر قرار می گیرد. به همین دلیل، آیه زنا: لا

مطالعه تطبیقی سادامی تفسیر قوانین جزایی در نظام امامی و حقوق غرب





تأخذكم بهما رأفة (نور، آیه ۲)، آیه سرقت: نکالا من الله (نساء، آیه ۳۸)، آیه لعان: و یدرؤا عنها العذاب (نور، آیه ۸)، آیه زنا و لواط: فأعرضوا عنها (نساء، آیه ۵)، آیه قذف: و لهم عذاب عظیم (نساء، آیه ۱۶) و مانند آن براساس فهم عرفی و ارتکازات عقلایی، ظهور در دردناک بودن دارند و مقصود از تشریح کیفرهای بدنی نیز همین است که محکوم عذاب دیده، آزرده شود تا هدف مقنن از ارباب محکوم و دیگران تحقق یابد. بنابراین، تفسیر مذکور عدول از مراد شارع و قانونگذار و خلاف موازین خواهد بود (هاشمی شاهرودی، ۱۴۱۹: ۳۳۶).

۲-۲ منابع تفسیر

منابع در علم تفسیر قانون اصطلاحاً در معنای عناصر و عوامل دخیل در فهم متن به کار می‌رود که فهرست طولانی‌ای از عناوین این منابع یا عناصر را می‌توان به دست داد، از قبیل علائق و دغدغه‌های مؤلف، پیشفرض‌های او، هدف و غرض او از صدور متن، خود کلمات و عبارات متن، بافت متن، درک و فهم مخاطبان و مفسران اولیه، دغدغه‌های مفسر، مفروضات او، نظام سیاسی حاکم، نظام حقوقی و کیفری حاکم، شرایط فکری و اعتقادی جامعه، شرایط صلح و جنگی. ولی معمولاً نویسندگان آثار هرمنیوتیک این عوامل را در سه منبع: مؤلف متن (مقنن)، مفسر (دادرس)، متن (قانون) خلاصه می‌کنند (نصری، ۱۳۹۰: ۱۳۱).

با این حال، مهم‌ترین منبع تفسیر برای دادرس، همان ذهن و فکر قانونگذار امامی است که قانون را پدید می‌آورد. پدیده و اثر همیشه بر مؤثر دلالت دارد. پس الفاظ قانون نیز می‌تواند دال و نشانگر فکر مقنن باشد و مقاصد او را نشان دهد. در عین حال، سرانجام باید برای رفع ابهام متن، از خود قانونگذار استفسار کرد (رازی، ۱۳۷۳: ۲۲۱)؛ مگر خود مقنن، منابع معتبر تفسیری جانشین را معین سازد (اصل ۱۶۷ قانون اساسی).

این که چرا متن و در این جا قانون، ذهن پدیدآورنده و مقاصد مقنن را نشان می‌دهد، فیلسوفان اسلامی ما به‌خوبی آن را تبیین کرده‌اند. به نظر ایشان، الفاظ متن، معلوم خارجی‌اند و معلوم ذهنی مؤلف را آشکار می‌سازند. از این رو، وقتی قاضی مصوبه قانونی را ادراک کند، در حقیقت، به قصد و ذهن قانونگذار دست می‌یابد. مصوبه قانونی وجود کتبی یا لفظی است و به قول میرداماد (متوفای ۱۰۴۱ق)، در وجود کتبی یا لفظی نیز موجود خارجی بالذات، همین حروف و الفاظ و نقوش و ارقام است که صورت لفظی و هویت اسمی آن ذات است (میرداماد، ۱۳۸۰: ۶۷).

بنابراین، وجود کتبی و لفظی نیز مشمول قاعده کلی است که حاجی ملاهادی سبزواری در منظومه به آن اشاره می‌کند: للشیء غیر الکون فی الاعیان / کون بنفسه لدی الاذهان: یعنی هر شیء دو





وجود دارد: وجود خارجی و وجود ذهنی. مثلاً در ما نحن فيه، ابتدا باید‌ها و نباید‌های کیفری، در ذهن قانونگذار ایجاد می‌شوند (معلوم ذهنی) و او آن‌ها را در قالب مصوبات قانونی در می‌آورد (معلوم خارجی) و این دو (و در این جا یعنی مقاصد و مصوبات قانونی) ذاتاً با یکدیگر تفاوتی ندارند، جز این که هنجارها از وجود ذهنی به وجود خارجی و عینی انتقال می‌یابند (مطهری، ۱۳۷۸: ۲۰۹). بنابراین، قانونگذار اول فکر می‌کند و نتیجه فکرش را با تألیف مواد قانونی ظاهر می‌سازد و دادرسی برای فهم فکر او، از همان مسیر، ولی در جهت عکس آن باید حرکت کند و از متن قانون به اندیشه مقنن پی برد. در نتیجه، هر چند قاضی رسیدگی کننده به پرونده، مقاصد قانونگذار را در شکل مواد قانون جزایی در پیش رو دارد، ولی او با فهم معنای قانون، به نیات و مقاصد قانونگذار پی خواهد برد و اصل قانونمندی (اصل ۱۶۶ ق.ا.، ماده ۱۲ ق.م.ا و ماده ۲۱۴ ق.آ.د. کیفری)، به معنای متن محوری در تفسیر جزایی نیست، بلکه دادرسان امامی به پیروی از فقها همیشه در پس تفسیر و معنایابی متون قانونی، قصد و مراد مقنن را در نظر می‌گیرند و حتی هیأت عمومی دیوان عالی کشور نیز برای معنایابی قانون طبق مراد مقنن به صدور آرای وحدت رویه اقدام می‌کند، چنان که در رأی وحدت رویه شماره ۶۴۹-۵/۱۳۷۹، هیأت عمومی دیوان عالی کشور اظهار داشت:

از ماده ۱۲ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری چنین استنباط می‌شود که مقنن به منظور تسریع در جبران خسارت متضرر از جرم مقرر داشته ...

همان‌طور که روشن است استنباط از ماده مذکور حول محور منظور و مقصود قانونگذار صورت گرفته و لذا رأی وحدت رویه را می‌توان قصدشناسی معانی متون قانونی توصیف کرد. اما شناسایی مقاصد قانونگذار فقط به همین جا ختم نمی‌شود، بلکه براساس نظریه تفسیری امامیه و با تحلیل ماهیت قانون (توتولوژیک) می‌توان مجموعاً شش منبع را برای شناسایی مقاصد مقنن به دست آورد: الف) قانونگذار، ب) قانون، پ) قاضی، ت) زمینه تصویب قانون، ث) زمینه تفسیر قانون و ج) فهم مخاطبان اولیه قانون.

هر چند برخی تنها چهار منبع نخست را عوامل فهم می‌دانند (واعظی، ۱۳۹۰: ۲۲۸)، ولی با دقت در این که مقنن (منبع نخست) به خاطر شرایط و دلایلی (منبع دوم) به تصویب مواد قانونی (منبع سوم) می‌پردازد و قانون را به مردم (منبع چهارم) اعلام می‌دارد و قاضی (منبع تفسیری پنجم) نیز تحت شرایطی و به خاطر حل و فصل دعوا (منبع ششم) به دنبال تفسیر آن بر می‌آید، می‌توان دریافت که قاضی جمعاً شش منبع تفسیری فوق را در پیش رو خواهد داشت. در واقع، او می‌تواند از دل منبع اول، پنج منبع بعدی را بیرون آورد و این در واقع به این معنا است که فرق آن‌ها فقط در اجمال و تفصیل





است. به همین دلیل، دادرس امامی براساس تعالیم امامیه می‌کوشد تا مقاصد مقنن را به ترتیب، طبق همه منابع فوق فاش سازد و تنها به دو یا چند منبع اکتفا نکند.

اما براساس، نظریات تفسیری جدید که عمدتاً زیر تأثیر مکاتب هرمنیوتیک فلسفی و ساختارشکن و مانند آن ظهور یافته‌اند، معمولاً قاضی به دو یا حد اکثر سه منبع تکیه می‌زند (پژوهشکده تحقیقات اسلامی، ۱۳۸۶: ۴۷۲).

۲-۳ قواعد تفسیری کیفری

تأسیس و تنظیم قواعد تفسیری جزایی سومین و مهم‌ترین مرحله فرایند تفسیری است که وقتی قاضی آن‌ها را براساس نظریه تفسیری خویش از دل منابع تفسیری بیرون بکشد، تفسیر او به پایان رسیده، معنای متن را آشکار می‌سازد. پس سه عامل تفسیری در نهایت به فهم معنا و کشف قصد قانونگذار باید منتج شوند. در این مبحث، ابتدا ماهیت قواعد تفسیری را بررسی کرده، سپس طبق مقاصد قانونگذار، انواع آن را بر می‌شماریم.

۲-۳-۱ ماهیت قواعد تفسیری کیفری

ماهیت قاعده حقوقی را کلیت تشکیل می‌دهد؛ زیرا امور انسانی غیر قابل پیش‌بینی و غیر نظام‌مند هستند و هر لحظه امکان دارد حادثه و اتفاقی با ماهیت و هیأتی جدید رخ بدهد. بنابراین، قانونگذار نمی‌تواند موارد جزئی را در قانون پیش‌بینی کند (ارسطو، ۱۳۴۳: ۱۰۶؛ طوسی، ۱۳۶۱: ۵۴۳؛ رنه داوید، ۱۳۶۴: ۸۹).

در این مورد، نظام‌های حقوقی برای فهم قواعد حقوقی، روش‌های مختلفی را در پیش می‌گیرند. معمولاً در نظام‌های حقوقی مدون، قضات و صاحبان مشاغل حقوقی تا اندازه‌ای آزادی عمل دارند و می‌توانند قواعد حقوقی را با قواعد تفسیری متناسب بر مصادیق آن منطبق سازند. هرچند با قواعد تفسیری می‌توان موارد جزئی را از قواعد حقوقی بیرون کشید، ولی همیشه تعداد قواعد تفسیری در برابر قواعد حقوقی نسبت عکس دارد. هرچه قواعد حقوقی کلی‌تر باشد، مصادیق زیادتری را در بر می‌گیرد. این یعنی این که تعداد قواعد حقوقی کاهش می‌یابد، ولی در عوض، تعداد قواعد تفسیری افزایش می‌یابد. در نتیجه مفسر (قاضی) می‌بایست از منابع فهم، این قواعد را به دست بیاورد؛ چنان‌که در مورد مثال خرید ویلا آن‌ها را دیدیم.

مثلاً اگر مقنن این طور می‌گفت: «مرتکب قتل عمدی، مستوجب قصاص است»، در این صورت، قاضی می‌بایست این قاعده کیفری کلی را دست‌کم با سه قاعده تفسیری کشف می‌کرد که هم اکنون در بندهای الف، «ب» و پ ماده ۲۹۰ ق.م.ا. مصوب ۹۲ تبلور یافته است: از قبیل هرگاه مرتکب





با انجام کاری قصد ایراد جنایت بر فرد یا افرادی معین یا فرد یا افرادی غیر معین از یک جمع را داشته باشد....

با این حال، فهم برخی واژگان در بند «الف» همین ماده، به چند قاعده تفسیری نیاز دارد: اولاً قاضی معنای کلمه کار و قصد (اعم از قصد فعل و قصد نتیجه) مرتکب را که موجب عمدی شدن جنایت می‌شود، با فهم عرفی به دست می‌آورد. در این ماده، کار اعم از عمدی و غیر عمدی است؛ ولی به یقین مراد مقنن کار عمدی است و قصد جنایت نیز به قصد شخصی تفسیر می‌گردد؛ ولی مصداق آن با ضابطه نوعی (فهم عرفی) اثبات می‌شود، به این معنا که همه مردم، با این شرایط، کار مرتکب را بر قصد شخصی وی حمل می‌کنند (Bassiouni, 1982: p.164).

ثانیاً قاضی باید مجنی علیه (یعنی واژگان فرد یا افراد معین...) را از نظر مقنن، به انسانی زنده با حیاتی مستقر (مفهوم مخالف حیات غیر مستقر در ماده ۳۷۲ ق.م.ا) معنا کند (بهجت فومنی، استفتاءات، ج ۴، ۴۷۴).

پس اگر مقنن متن فوق را مثلاً چنین می‌نگاشت: «هرگاه مرتکب با انجام کاری عمدی، قصد ایراد جنایت بر فرد یا افراد زنده معین... داشته باشد»، استناد به قواعد تفسیری لزومی نداشت و به همان اندازه کاهش می‌یافت. این بدان معنا است که دادرسان در هنگام رسیدگی به دعای فقط به قواعد حقوقی تکیه ندارند، بلکه کلیت این قواعد آنان را ملزم می‌گرداند تا برای شناخت وقایع حقوقی، کم و بیش، به قواعد تفسیری آن‌ها نیز استناد کنند (رنه داوید، ۱۳۶۴: ۸۹؛ Scott, 2010: p.3).

استناد به قواعد تفسیری چنان اهمیت دارد که اکثر نظام‌های حقوقی در غرب به قاضی کمک کرده، قواعد تفسیری لازم را به تصویب قانونگذار رسانده‌اند. برخی مثل آلمان و اسپانیا به تصویب قواعد تفسیری کلی بسنده کرده‌اند. مثلاً ماده ۱۳۳ قانون مدنی آلمان از قاضی می‌خواهد که با توجه به قاعده تفسیری «متابعت از قصد قانونگذار»، قانون را معنا کند. همچنین طبق بند یک ماده سه قانون مدنی اسپانیا، دادرسان باید در فهم قانون به این قواعد تفسیری استناد کنند: «هنجارها باید براساس معنای مناسب واژگان، مرتبط با زمینه، پیشینه تاریخی و قانونگذاری، واقعیت اجتماعی هنگام صدور این هنجارها، ذهنیت اصلاح‌کننده قانون و اساساً روح و هدف او تفسیر شوند» (Solen, 211: p.3).

در مقابل، بیش تر نظام‌های حقوق کامن‌لا و عرفی ترجیح داده‌اند تا روش تفسیر قانون و قواعد آن را به صورت قانون قواعد تفسیری مفصل تدوین کنند تا اولاً برای همه محاکم به صورت قواعد آمره در آید و ثانیاً قضات با توجه به قواعد یکسان، آرای خود را تا حد ممکن به صورت مشابه صادر کنند؛ مثل قانون تفسیری انگلیس (Interpretation Act of 1978). به این ترتیب، قضات به ضابطه تفسیری





قانونگذار دست یافته و طبق الگوی او حرکت خواهند کرد و احتمال بیش تری دارد که به معنای متن و قصد و هدف او در متن دست یابند؛ ضمن این که بار تنظیم قواعد تفسیر حقوقی از دوش آنان برداشته می شود (Scott, 2010 : p.4).

قانون اساسی ما (اصل ۷۳ ق.ا.) نیز وقتی تفسیر را بر عهده قاضی می نهد، در واقع، تعیین قواعد تفسیری را هم بر عهده دادرس قرار می دهد و اگر غیر از این بود باید روش و قواعد تفسیری را در قانون تعیین می کرد.

۲-۳-۲ مقاصد قانونگذار

از نگاه اصولیین و زبان شناسان، برای هر متنی می توان دو معنا قائل شد و چون فرایند تفسیر، فرایند معنایابی متن است، پس مفسر در تفسیر متن باید به دو معنا توجه کند؛ ابتدا باز هم از اهل زبان و عرف شروع می کنیم.

معمولاً مردم با یکدیگر سخن می گویند و با هم دیگر تفهیم و تفاهم دارند و کلام و نگاشته یکدیگر را درک می کنند، هر چند اغراض و اهداف متفاوتی دارند. مثلاً اگر کسی بگوید: «در اتاق باز است»، ما معنای این جمله را می فهمیم، ولی در شرایط متفاوت می توان تفاسیر مختلفی برای آن قائل شد (صفوی، ۱۳۷۹: ۴۲). مثلاً اگر گوینده بخواهد دیگران صدایشان را نشنوند، گفتن در اتاق باز است، یعنی صدایتان را پایین بیاورید. اگر متکلم صدای مخاطب را نمی شنود، گفتن در اتاق باز است، یعنی بلندتر سخن بگویید، یا گاهی در اتاق باز است، یعنی بیا داخل. همچنین گاهی یعنی برو بیرون و غیر آن. پس این جمله در همه شرایط فقط یک معنا دارد؛ ولی به لحاظ کاربردی یعنی تحت شرایط و با انگیزه های مختلف، در معانی مختلفی به کار می رود و به همین دلیل، هر گوینده ای می تواند همین پاره گفتار چهار کلمه ای «در اتاق باز است» را با مقاصد متفاوت استعمال کند و لوازم مختلف یک معنا را درک کند. به تعبیری دیگر، در استعمال تعابیر زبانی، دو معنا را می توان قصد کرد:

الف- قصد معنای ثابت که به حوزه دانش معناشناسی (سمانتیکی) ارتباط می یابد. معنای ثابت جمله از گوینده، شنونده و شرایط حاکم بر سخن استقلال داشته، ساختار جمله بر اساس قواعد دستوری و معانی واژگان مورد التفات قرار می گیرد. از این رو، جمله با توجه به واژه های به کار رفته در آن، معنای ثابت و معینی را به شنونده منتقل می کند (صفوی، ۱۳۷۹: ۴۴). طبق همین معنای ثابت معمولاً دادرس مقاصد گوینده را می فهمد و قصدش را به وی نسبت می دهد و لو متکلم بعضاً قصد خویش را انکار کند.





معنای سمانتیکی در اصطلاح اصولیین همان معنای منطوق یا مدلول مطابقی است. مرحوم مظفر در باره این قسم از معنای متن می‌گوید: مقصود اصولیین از منطوق، معنایی است که خود لفظ ذاتاً بر آن دلالت می‌کند؛ به گونه‌ای که لفظی که در کلام آمده، این معنا را حمل می‌کند (یعنی لفظ این بار معنایی ثابت را دارد) و قالب این معنا است. پس این معنای منطوق است و اسم دال را بر مدلول نهادند؛ معنای منطوقی فقط به معنا و مدلول مطابقی اختصاص دارد؛ حتی اگر معنایی به صورت مجازی و با قرینه استعمال شود (مظفر، ۱۴۳۰: ۱۵۵).

ب- قصد معنای کاربردی که در قلمرو علم کاربردشناسی قرار می‌گیرد و وابسته به اغراض و اهداف گوینده سخن، همیشه یکسان نیست (یول، ۱۳۸۷: ۱۲). در این حالت، معنا از گوینده، شنونده و شرایط حاکم بر بیان جمله مستقل نیست و برخلاف معنای سمانتیکی، گوینده به معنایی موضوع‌له واژگان توجه ندارد، بلکه به اصطلاح اصولیین به مفهوم جمله عنایت دارد. این معنای مفهومی است نه منطوقی و به قول صاحب کفایه، حکم در کلام گوینده ذکر نمی‌شود برخلاف معنای منطوقی که حکم وی در کلام بیان می‌گردد (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹: ۱۹۳). معنای کاربردی در علم اصول با مدلول و معنای التزامی نزدیک است.

دقیقاً این دو قصد از معنا در متن قانون جزا هم وجود دارد. مثلاً در گزاره‌های کیفری، قانونگذار مواد قانونی را برای وصول به دو معنا وضع می‌کند:

الف: قصد معنای متن که همان معنای ثابت است؛

ب: قصد از القای متن که معنایی متغیر بوده، به هدف کاربردی القای می‌گردد.

مثلاً طبق ماده ۶۰۹ ق.م.ا. کتاب تعزیرات: «اهانت به کارکنان دولت موجب حبس تعزیری سه تا شش ماه می‌شود». برای این ماده به لحاظ معناشناسی تنها یک معنا متصور است و نه بیش‌تر و آن هم این است: ممنوعیت اهانت به کارمندان. ولی اهداف گوناگونی باعث می‌شود تا قانونگذار هر نوع اهانتی را نسبت به کارکنان دولت مستوجب کیفر قرار دهد؛ از قبیل پیشگیری از وقوع جرائم علیه آنان، احترام و ارزش به کار و خدمات دولت، تأمین امنیت شغلی و آسایش روحی کارکنان و مانند آن.

از این رو، دادرس برای فهم معنا، اولاً باید بداند که مقنن از این متن چه معنایی را قصد کرده و مرادش از الفاظ، عبارات و جمل یک ماده قانونی (قصد معنای سمانتیکی یا ثابت) چه معنایی بوده است؟ و ثانیاً او باید بداند که قانونگذار آن متن را به چه هدف و انگیزه‌ای القا کرده، مراد او حل چه مسأله‌ای بوده، و او با این قانون (قصد معنای کاربردی یا متغیر) می‌خواسته چه مشکلی را حل کند؟





اما هریک از دو معنای ثابت و متغیر، یا شخصی (ذهنی) هستند یا همگانی (نوعی و عینی). قصد معنای ثابت، همان معنای الفاظ متن است و قصد معنای کاربردی، در واقع، هدف و فلسفه هریک از مواد قانونی را تشکیل می‌دهد. به این ترتیب، دو معنا برای هر قصد متصور است:

الف: معنایی که قانونگذار به طور شخصی قصد می‌کند؛

ب: معنایی که همه تحت شرایطی، قصد آن را به مقنن نسبت می‌دهند.

به همین دلیل، امروزه ادبیات تفسیری حقوق غرب، قصد قانونگذار را به قصد شخصی و همگانی یا همان ذهنی و نوعی تقسیم می‌کند، زیرا سرعت در رسیدگی به پرونده، لزوم تفسیر متن کیفرخواست و عبارات قانونی، و همچنین گاهی مشکلات دستیابی به قصد شخصی قانونگذار باعث شده‌اند تا قضات بعضاً قصد همگانی را جایگزین قصد شخصی قرار دهند (Zweigert, 1998, p.3). بنابراین، دادرس هر گاه نتواند مراد شخصی قانونگذار را از الفاظ متن دریابد، باید قصد قانونگذار نوعی را معیار معنایی متن قرار دهد. مصادیق قصد قانونگذار نوعی عبارتند از: الف) فهم همه قضات، ب) هدف نظام عدالت جزایی و پ) هدف نظام سیاسی.

یادآور می‌شویم که فقیهان امامیه، چندین قرن گذشته، این تقسیمات را در قالب تقسیم نص و ظاهر آورده بودند و از زمان فتح باب اجتهاد، به مرور، نهاد عرف و فهم عرفی را جهت کشف قصد نوعی و همگانی شارع بنیاد نهادند و با دقت، قلمرو آن را تعیین کردند (کلاتری ارسنجانی، ۱۳۷۹؛ جبار گلپاچی ماسوله، ۱۳۷۹). به هر حال، حقوق امامیه با رویکردی تلفیقی هم به قصد شخصی و همگانی و هم به هدف و فلسفه تشریح احکام توجه خاص داشته است و قاضی امامی با پی‌جویی آن‌ها یعنی قصد شخصی، قصد همگانی و هدف، در مسیر مطمئنی برای معنایی الفاظ متن حرکت کرده، ابهامات تعابیر زبانی شامل واژگان، عبارات و جمل را با فرایند تفسیر مناسب می‌زداید.

۳- انواع قواعد تفسیری جزایی

دادرسان برای فهم متون جزایی، ناگزیرند معنا را با رعایت قواعد زبان‌شناسی و اصول تفسیری جزایی به دست آورند. قواعد زبان‌شناسی، قواعد عام تفسیری‌اند که اهل زبان با آن‌ها، خواست‌ها و امیال خود را در کلام و کتاب به یکدیگر انتقال داده، با متن گفتاری و نوشتاری، مقاصد خود را به دیگران می‌فهمانند (یوهان سون و لارسن، ص ۵). همان‌طور که پیش از این گفتیم، این قواعد در همه رشته‌های علمی اعم از ریاضی، فلسفه، فیزیک، جامعه‌شناسی، سیاست، اخلاق، حقوق و غیره به کار می‌روند و اصولاً بدون این قواعد، فهم هیچ‌یک از این علوم امکان ندارد.





هرچند این قواعد عام تفسیری لازمند، ولی البته کافی نیستند، بلکه علاوه بر آن، به قواعد تفسیری خاص هر رشته علمی هم نیاز است. از این رو، عالمان رشته حقوق جزا برای فهم متون کیفری باید قواعد خاص تفسیری را نیز به کار بندند که در قلمرو علم حقوق جزا قرار دارد. حال در دو مبحث، به احصای قواعد تفسیری عام و خاص کیفری می‌پردازیم.

۳-۱ قواعد عام تفسیری

قانونگذار سعی دارد که قصد خویش را از عبارات و الفاظ در قانون کاملاً روشن سازد؛ اما این که قاضی خواهد توانست از متن قانون، قصد مقنن را احراز کند یا نه، با سه قسم متن قانونی مواجه می‌شود: نص، ظاهر و مجمل.

قواعد عام تفسیری، ابزار مناسبی هستند که قاضی به استناد آنها، معنای متن را بیرون می‌کشد و به این طریق، صراحت، ظهور یا اجمال قانون را معلوم می‌نماید. حال پیش از برشمردن قواعد عام تفسیری به مفهوم هر یک اشاره می‌کنیم:

الف) نص: قانون بر یک مدلول و معنای واحد دلالت قطعی داشته، بر حسب معانی واژگان و هیأت جمله، احتمال وجود معنایی دیگری در آن نمی‌رود؛ مثل این که بگوید قاتل قصاص می‌شود؛ پس معنای قصاص شامل تعزیر مثلاً نیست (سبحانی، ۱۳۸۵: ۱۰-۱۱).

ب) ظاهر: گزاره قانونی بر چند معنا دلالت دارد، ولی ذهن ما یکی از این معانی را زودتر از بقیه تصور می‌کند؛ یعنی ذهن هنگام تصور الفاظ قانون، فوراً به یکی از معانی آن منتقل می‌شود. در عین حال احتمال اراده سایر معانی آن هم وجود دارد؛ جز این که ذهن ما معنای متبادر و منسب از الفاظ را بر حسب نظام واژگان یا تفاهم عرفی تصور می‌کند؛ مثل این که لفظ عاری از قید را به معنایی مطلق فهم کند یا برای برخی جملات، مفهوم قائل شود.

ج) مجمل: مدلول و مفاد دلیل بین دو یا چند معنا مردد باشد، به گونه‌ای که بتوان هر یک از معانی را طبق نظام لغوی بر دلیل انطباق داد؛ یعنی لفظ بین چند معنا، مشترک لفظی است و همه معانی به اندازه مساوی قابل فهمند و هیچ‌یک بر دیگری ترجیح ندارد. مثل این که گفته شود: عین را دیدم که مشترک بین چشم، چشمه، و چیزهای دیگر است (فیاض، ۱۴۲۸: ۳۱۸).

این سه قسم متن را می‌توان با مثالی روشن ساخت. اگر پدر به پسر متعارف (بالغ و فهمیده) خویش بگوید: نان بربری سبوسدار داغ بخر و سپس مقدار پول لازم را به وی بدهد، ولی بر تعداد قرص نان تصریح نکند و در عین حال، نانوائی خاصی را معلوم نسازد، فرزند برای اجرای امر پدر دست کم با سه معنا در متن روبه‌رو است:

مطالعه تطبیقی سندهای تفسیر قوانین جزایی در نظام امر و حقوق غرب





الف) معنای اول: نسبت به الفاظ «نان سبوسدار داغ بربری»، نص است، چون پدر همه ویژگی‌های نان را برشمرده، مفسر یا همان فرزند، در مورد نص، تنها به این تفسیر نیاز دارد که معانی الفاظ را تصور کند تا مقصود ذهنی پدر را از متن دریابد. به قول صاحب کفایه، پدر در این جا حکم و معنا را در کلام آورده است.

ب) معنای دوم: نسبت به تعداد قرص‌های نان، ظاهر است و فرزند در مورد معنای ظاهر، باید به مقدار پول و قیمت هر قرص نان توجه کند. از ظاهر این دو می‌فهمد که هر کس با این مقدار پول و بهای نان، مثلاً چهار قرص نان می‌خرد. واژه «هرکس» در این جا، همان فهم عرفی است و آن را می‌تواند منبع قاعده تفسیری خود قرار دهد و استدلال کند که همه در این شرایط و با این مقدار پول، متن را چنین تفسیر می‌کنند: چهار نان سبوسدار داغ بربری بخر؛ به این ترتیب، قصد نوعی پدر احراز می‌گردد؛ این قصد در کلام پدر ذکر نشده بود.

پ) معنای سوم: نسبت به خرید از نانوائی خاص اجمال و ابهام دارد، زیرا پدر نامی از هیچ‌یک از دو نانوائی محله، مثلاً یکی دور و دیگری نزدیک نبرد. در این مورد، اگر او یا دیگر اعضای خانواده قبلاً از نانوائی خاصی خرید می‌کردند، باز هم با ابهامی روبه‌رو نیست، در غیر این صورت، او باز برای دقت در اجرای دستور پدر به مفاهیم الفاظ توجه می‌کند. اگر بتواند از همه یا بعضی از الفاظ متن، مقصود را دریابد، همان را اخذ می‌کند و اگر نیافت با توجه به هدف از القای متن، ابهام را بر می‌دارد. مثلاً در این متن، تعبیر داغ، قابل توجه می‌نماید: اگر پدر داغی زمان خرید را فقط در نظر داشته باشد، در این صورت، سرد شدن آن تا خانه اشکالی ندارد. پس می‌تواند از نانوائی دورتر هم بخرد؛ یا این که نان تا خانه هم باید داغ بماند؟ در این صورت، باید از نانوائی نزدیک‌تر نان را تهیه کند. ضمناً هدف از خرید نان داغ، اگر صبحانه باشد یا نهار، یا نوع غذا آبگوشت یا چیزهای دیگر، ممکن است، خواست‌ها را متفاوت سازد.

در نظام کیفری نیز این که مقنن قصدش را در قالب چه الفاظی در متن آورده، در نحوه تفسیر ما بسیار تعیین کننده است. اما باید به خاطر داشته باشیم که قانونگذار با تصویب قوانین می‌خواهد به اهداف خویش در جامعه جامه عمل بپوشاند. پس او باید صریح و روشن سخن بگوید. ولی با همه تلاش‌ها، وجود قوانین ظاهر و مجمل اجتناب‌ناپذیر است و قانونگذار نیز در قانون اساسی به آن اذعان می‌کند (اصل ۱۶۷ ق.ا. و ماده ۲۱۴ ق.آ.د.ک). حال قواعد عام تفسیری ذیلاً آورده می‌شوند:





۳-۱-۱ قاعده متابعت از قصد شخصی (ذهنی) قانونگذار

همان طور که دیدیم، از نگاه عالمان اصولی، نص یک معنا و مدلول بیش تر ندارد و براساس قواعد لغوی و عرفی نیز احتمال نمی رود که مقنن معنای دیگری را قصد کرده باشد. لذا دلالت لفظ بر معنای مورد نظر شخصی وی قطعی است و حجیت چنین متنی هم تکوینی و هم به حکم وجدان است و از این رو، نوبت به دلیل دیگر نمی رسد (فیاض، ۱۴۲۸: ۳۲۰)؛ از نظر امامیه، نص در احکام مثل محکم در آیات است که اکثر آیات قرآن مجید را تشکیل می دهد و در نص اگر گوینده معنایی دیگری را اراده کند، مرتکب تناقض شده است (تهرانی نجفی، ۱۳۲۰: ۶۴؛ سبحانی تبریزی، ۱۳۸۷: ۲۴۶).

قابل ذکر است که دلالت اکثر قوانین جزایی و همچنین قوانین تفسیری مجلس و آرای وحدت رویه دیوان عالی کشور بر معنا و قصد شخصی مؤلف، دلالت تصریحی یعنی نص است، چون کافی است که دادرس به مدلول الفاظ آن ها توجه کند و قواعد کیفری را از آن استنباط کند و در نتیجه، برای حل و فصل دعاوی چندان به قواعد تفسیری (جز تصور معنای الفاظ) نیازی ندارد. زیرا همان طور که پیش از این گفتیم، نسبت قواعد تفسیری به قواعد کیفری نسبت عکس دارد؛ در جایی که مدلول متن نص باشد، متن بر قاعده کیفری صراحتاً دلالت می کند و قاضی به همان قاعده کیفری استناد می کند و لازم نیست که برای استناد به متن، از قواعد تفسیری کمک بگیرد.

مثلاً دادرس برای فهم واژه اهانت مندرج در مواد ۵۱۳ و ۵۱۴ ق.م.ا. و مانند آن، با اطلاع از قانون استفساریه یا تفسیری مصوب سال ۱۳۷۹، می تواند اهانت را اعم از الفاظ صریح و ظاهر و همچنین افعال ظاهر در توهین عرفی معنا کند. همچنین دادرس باید از آرای وحدت رویه دیوان عالی کشور مطلع بوده، از نظر دیوان در فهم و معنایابی قانون متابعت کند؛ زیرا قانونگذار به موجب اصل ۱۶۱ ق.ا. و ۲۷۰ ق.آ.د.ک، دیوان عالی کشور را مرجع جایگزین خود برای تفسیر و ایجاد روش تفسیری واحد در مورد یک موضوع قرار می دهد.

۳-۱-۲ قاعده متابعت از قصد همگانی (نوعی یا عینی) مقنن

هرگاه قاضی الفاظ و عبارات متن را کاملاً حاکی از قصد شخصی مقنن نبیند، باید به این توجه کند که هر یک از آن الفاظ، معنایی را نزد اهل زبان دارند و او کافی است با توجه به قواعد معناشناسی (سمانتیکی)، معنای نوعی یا ظاهر کلمات را بفهمد. در این صورت، معنای متن کیفری را قصد همگانی مقنن خواهد دانست. این نظریه که در غرب به دیدگاه تفسیری عینی شهرت دارد (Hirsch, 1967: p.13) تا حدودی با نهاد فهم عرفی در نظام حقوقی امامیه نزدیک است. با این حال، در این مورد، ذکر نکاتی حائز اهمیت می نماید:





الف) نص یا ظاهر بودن قانون، امری نسبی و اضافی است. برای نمونه، جمله «مردی را دیدم»، از جهت این که معنای مرد و دیدن و هیأت ترکیبی و اسنادی جمله روشن است، نص است، ولی از این لحاظ که مرد دانشمند بوده یا عادی، بلند قد بوده یا کوتاه، سفید بوده یا سیاه، چاق بوده یا لاغر و مانند این‌ها، و این که مخاطب، آن مرد را بشناسد یا نه، و نشانه‌ها و علائمی میان او و گوینده بوده یا نه، زمینه و بافت کلام، ویژگی‌های مرد را معلوم داشته یا نه، ظاهر یا مجمل خواهد بود (نصری، ۱۳۹۰: ۴۵). پس این فرد مخاطب است که میزان روشنی متن را معلوم می‌دارد و گرنه هر کسی، جملات و عبارات خویش را واضح و آشکار می‌پندارد.

ب) نص یا ظاهر بودن متن فقط با تفسیر معلوم می‌شود؛ زیرا معنای متن حقوقی پس از فرایند تفسیری به دست می‌آید و تفسیر، فرع بر توجه و التفات نفس به متن است و این شامل هر متنی می‌گردد. پس تنها با تفسیر به این نتیجه می‌رسیم که متن روشن است یا خیر (Barak, 2005: p.14).

پ) چنانچه با تفسیر معلوم شود که دلالت متن قانون بر معنا ظاهر است، اول از همه باید به سراغ خود مؤلف رفت و از بیانات و سخنان قبلی وی، به قصد شخصی وی نزدیک شد. از عبارات بوعلی سینا و برخی فیلسوفان اسلامی چنین فهمیده می‌شود که خواننده همیشه با الفاظ متن، به مراد مؤلف دست نمی‌یابد و بهترین راه پرسش از خود مآتن است (بوعلی سینا، ۱۳۸۳: ۱۵۶؛ بغدادی، ۱۳۷۳: ۲۰۹)، زیرا هر مؤلفی بهتر از همه می‌داند چه قصدی دارد.

از نگاه امامیه خود شارع احکام را می‌فرستد، پس او هم بهتر از همه آن را تفسیر می‌کند یا مفسر جایگزین خود را معرفی می‌فرماید؛ چنان که خداوند سبحان (قیامت، آیه ۱۷-۱۸) می‌فرماید: فاذا قرأناه فاتبع قرآنه ثم ان علينا بیانه؛ یعنی تو ای پیامبر پس از این که قرآن را برای تو خواندیم، آن را برای مردم بخوان و بیان و تفسیر آن نیز بر عهده ما است. قرآن همچنین می‌فرماید: «ما اتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا»؛ یعنی هر چه پیامبر به شما گفت بر گیرید و هر چه را نهی فرمود، اخذ نکنید (حشر، آیه ۷) و همچنین امام علی (ع) می‌فرماید: فالتمسوا ذلک من عند اهله؛ معنای قرآن را از اهلیش یعنی از من پیرسید (حکیمی، ۱۳۸۰: ۲۸۴). پس این که مسلمانان با وجود الفاظ قرآن، باز هم باید معانی آیات را از قرآن، پیامبر و ائمه (ع) جو یا شوند، به این خاطر است که اگر معنای متن آیات شریف را در نیابند، به فرمان قرآن باید بیان و تفسیر آن را از اولیای الهی بشنوند (مغنیه، ۱۴۲۱: ۳۸۹).

ت) قاضی برای فهم متن باید مثل زبان‌شناس عمل کند، زیرا بدو امکان است الفاظ ماده قانونی حتی مبهم به نظر برسند. بنابراین، وی با فعالیت تفسیری می‌تواند برای فهم قانون، از قواعد تفسیری زبان‌شناسی استفاده کرده، به همه علائم و نشانه‌های نحوی و معناشناسی مثل نقطه، ویرگول، مفرد و





جمع و قیود، افعال و مانند آن‌ها توجه و دقت نماید. از این رو، قاضی همیشه زبان‌شناس است، ولی زبان‌شناس شاید قاضی نباشد.

قانونگذار برای کمک به فهم متن، علاوه بر رعایت قواعد زبان‌شناسی مذکور معمولاً قوانین را دسته‌بندی می‌کند. مثلاً ماده قانونی را زیر عنوان فصل، باب و کتاب به همراه بندها و تبصره‌های آن در قانون مجازات اسلامی و هماهنگ با سایر قوانین جزایی، قانون اساسی، مجموعه قوانین مدنی، بازرگانی، اداری و مانند آن، در یک کل هماهنگ جای می‌دهد (شجاعی، ۱۳۹۰: ۲۲۹). پس قاضی نیز آن ماده قانونی را نباید جدا از مواد سایر قوانین ببیند؛ چون تفسیر جزءها و بخش‌های یک قانون نیز در معیت سایر قوانین، یک کل تفسیری هماهنگ را تشکیل می‌دهند و قاضی وقتی از جزء به کل حرکت کند، معنایی اجمالی را می‌یابد و وقتی از کل به جزء برگشت کند، معنا تفصیلی را به دست می‌آورد و با این رفت و برگشت‌ها معنایی و تفسیر خود را پایان می‌دهد و روشنی معنای متن را می‌نماید و قصد شخصی قانونگذار را معلوم می‌دارد.

مثلاً قاضی واژه تبدیل را در ماده ۳۷ ق.م.ا. طبق عنوان فصل چهارم تخفیف مجازات، می‌تواند نوعی تخفیف مجازات تفسیر کند. او همچنین عبارت مبهم گروه‌ها و سازمان‌های مخالف نظام (ماده ۵۰۰ ق.م.ا.) را براساس ماده ۲۵ ق. مجازات جرائم نیروهای مسلح و تبصره آن، در معنای اشرار، گروه‌ها، دولت‌هایی که با نظام اسلامی در حال جنگند یا قصد براندازی دارند و اقدامات ضد امنیت ملی مرتکب می‌شوند، تفسیر می‌نماید؛ یا مقامات رسمی و آمر قانونی را در ماده ۱۵۹ ق.م.ا. طبق ماده ۵ قانون استخدامی در معنای اشخاصی به کار می‌برد که در وزارتخانه‌ها و مؤسسات دولتی با حکم رسمی استخدام شده‌اند.

ث) الفاظ در متون قانونی حاصل نوعی ایدئولوژی است. چون در نظام دموکراسی، مردم رژیم سیاسی خویش را انتخاب می‌کنند، پس قانونگذاران به نمایندگی از آنان به خودی خود قانون را طبق نظریه و ایدئولوژی مردم به تصویب می‌رسانند. به همین دلیل، در نظام حقوقی ایران، منبع شرع جایگاه ویژه‌ای در تقنین دارد و قانونگذار به وفور اصطلاحات فقهی را به کار می‌برد؛ مثل احصان (م. ۲۲۶)، رجم (م. ۲۲۵)، محارم (م. ۲۲۸)، ارش البکاره و مهرالمثل (۲۳۱)، تفخیز و مساحقه (م. ۲۳۵ و ۲۳۸)، قوادی (م. ۲۴۲)، قذف (۲۴۵)، حق الناس (م. ۲۵۵)، سب نبی (ص) (م. ۲۶۲)، قذف ائمه و حضرت زهرا (س) (م. ۲۶۲)، مسکر و فجاج (م. ۲۶۴)، شرایط سرقت (م. ۲۶۸)، هتک حرز (۲۷۱)، محاربه (م. ۲۷۹)، بغی و افساد فی الارض (م. ۲۸۶) و اصطلاحات دیگری همچون جنون، اکراه، مصلحت، حاکم شرع،





سال قحطی، طفل غیر ممیز، مهدورالدم، باغی و قطاع الطریق که همگی از تأثیر عمیق فقه بر شاکله و زبان قانون جزایی کشورمان حکایت دارد.

مثلاً در ماده ۲۶۲ ق.م.ا. مصوب ۹۲ می خوانیم: «هر کس پیامبر اعظم (ص) و یا هر یک از انبیای عظام الهی را دشنام دهد یا قذف کند سب النبی است و به اعدام محکوم می شود». قانونگذار واژه دشنام را تعریف نمی کند، ولی آن را از مصادیق سب النبی ذکر می نماید. با توجه به این که سب در کتاب تحریر الوسیله حضرت امام (ره) نیز تعریف نشده، به نظر می رسد که تعریف فقهی آن - الإهانه بالتقیص، سواء كان بالقذف أو بالتوصيف بمثل الحمار و الكلب (سبحانی، ۱۳۸۷: ۴۷۶) - گرهگشا باشد.

با توجه به بار ایدئولوژیکی واژگان، حتی اصطلاحات عرفی مثل مناسب تر به حال متهم (م. ۳۷ ق.م.ا. مصوب ۹۲)، حسن سابقه (م. ۳۸)، بی احتیاطی و بی مبالاتی و مسامحه و غفلت (م. ۱۴۵)، اختلال در نظم و امنیت عمومی (م. ۱۵۰)، تناسب و ضرورت دفاع (م. ۱۵۲)، همکاری مؤثر (بند پ ماده ۳۸) باید با توجه به نظام تفسیری امامیه و رژیم سیاسی آن معنا و تفسیر گردد. نه تنها این اصطلاحات، بلکه واژگان مأخوذ از قوانین خارجی و بین المللی مثل تعلیق (م. ۴۶)، نظام آزادی مشروط (م. ۵۸)، تعویق (م. ۴۱)، حالت خطرناک (م. ۱۵۰)، نظام نیمه آزادی (م. ۵۶)، پول شویی (م. ۳۶)، جرائم سازمان یافته (م. ۴۶)، قاچاق انسان (م. ۴۶) و مانند آن نمونه هایی از تفسیر متن با منابع فرامتنی به حساب می آیند، ولی باید طبق ضابطه و نظریه تفسیری امامیه معنایی شوند.

مثال واضح آن ها از دواج همجنسان با یکدیگر است. نظام امامیه این امر را انحراف و سوء سابقه محسوب کرده، آن را اختلال در امر نظم و امنیت عمومی می انگارد و چه بسا حلیت آن مستوجب ارتداد در دین نیز به حساب آید و حتی گاه شاید بتوان بر انحرافات جنسی مذکور، عنوان حالت خطرناک نهاد. ولی در نظام حقوقی غرب، اصطلاحات حقوقی فوق بار اعتقادی و ارزشی خاص خود را دارد. بنابراین، قاضی بدون توجه به بار ایدئولوژیکی و سیاسی واژگان متن، قادر به تفسیر متون جزایی نخواهد بود.

تفسیر نوعی یا فهم عرفی مجال وسیعی دارد که مهم ترین آن، رفع موارد مبهم از متن است؛ مثل واژگان و عبارات: سلاح (ماده ۲۷۹ ق.م.ا. مصوب ۹۲) شب یا شبانه (مواد ۶۵۱، ۶۵۴، ۶۵۶ و ۶۹۵ ق.م.ا. و ۵۱۳ مصوب ۹۲)، راهها (۲۸۱ مصوب ۹۲)، منازل (۵۸۰ و ۵۹۴)، زمان قحطی (بند خ ماده ۲۶۸)، فتوای معتبر (اصل ۱۶۷ ق.ا و ماده ۲۱۴ ق.آ.د.ک)، اشاعه فساد یا فحشا در حد وسیع (۲۸۶ مصوب





۹۲)، مقدسات اسلام (۵۱۳)، تظاهر به عمل حرام (۶۳۸)، جاسوسی (۵۰۱ و ۵۰۲)، و بیماری مانع از مقاربت یا بیماری موجب خطر (۲۲۷ ق.م.ا مصوب ۹۲).

مقنن هیچ‌یک از این واژه‌ها و عبارات را تعریف نکرده و مقصود خویش را روشن نساخته است. معلوم نیست که سلاح سرد مقصود است یا گرم؛ شب از چه زمانی شروع شده و پایان می‌یابد؛ خطر مادی است یا معنوی، جمعی است یا فردی، کم است یا زیاد؛ همچنین ماهیت زمان قحطی، راه‌ها و شوارع روشن نیست. چه فتوایی معتبر است؛ فساد چه تعریفی دارد و همین‌طور بقیه اصطلاحات. در عین حال، مقنن ابهام متن را مانع از رسیدگی قاضی ندانسته، در صورت امتناع قاضی از رسیدگی، وی را مشمول کیفر اعلام می‌دارد (ماده ۵۹۷ ق.م.ا).

به نظر عالمان اصول فقه، راه‌حل مناسب برای قاضی این است که طبق رویه و طریقه عقلا، معانی ظاهرالفاظ متن را اخذ کند (جواد تبریزی، ۱۳۸۷: ۳۲۳) و در واقع، همین معنای سمانتیکی را نیز قصد همگانی یا نوعی مؤلف در نظر بگیرد.

اما به نظر برخی از نظریه‌پردازان غربی، این نظریه و همچنین فهم عرفی یا بنای عقلا با این اشکال مواجه می‌گردد که اگر متن بدون قصد شخصی مؤلف معنا شود، هیچ معنایی برای متن قانون متصور نخواهد بود و هر کس می‌تواند از متن، معنایی را اخذ کند و همان را هم به قانونگذار نسبت بدهد. شاید به همین دلیل، برخی از عالمان امامیه، برای مجرد فهم عرفی یا بنای عقلا چندان اعتباری قائل نشده‌اند (خمینی، ج ۱، ص ۲۵۰). پس چگونه باید ابهامات متن را با قصد همگانی یا فهم عرفی برطرف کرد؟

در حقوق امامیه، قاضی با استناد به اصول لفظی (در علم اصول فقه) مثل اصالت حقیقت، اصالت عموم، اصالت اطلاق و مانند آن - اعم از این که این اصول بر مبنای مرحوم آخوند به اصالت ظهور برگردند یا بر مبنای شیخ انصاری به اصل عدم قرینه (شیخ انصاری، ۱۳۸۷: ۲۲۹) - نمی‌خواهد به متن معنای مورد نظر خودش را اعطا کند، بلکه معنایی را اخذ می‌کند که هر کس دیگر نیز همان را از متن می‌فهمد و این دقیقاً بر اساس ارتکازات عرفی بوده، تفاهم عرفی نوعاً همان معنا را در نظر می‌گیرد. پس این معنا مطابق با مراد نوعی مقنن است. مثلاً قاضی می‌تواند در تعیین مراد مقنن، کلمه سلاح را که افاده اطلاق دارد، با اصالت اطلاق در معنای هر نوع سلاح سرد و گرم به کار ببرد.

اما قاضی در حقوق غربی، به صورتی مشابه، مراد قانونگذار را با روش‌های ذیل به دست می‌آورد: الف) قصد همگانی زمان تصویب: قاضی باید معنای عینی متن را معنایی بداند که قضات متعارف، آن را هنگام وضع متن می‌فهمیدند و قاضی باید متن را طبق معنای متعارف زمان صدور متن معنا کند.

مطالعه تطبیقی سنادهای تفسیر قوانین جزایی در فقه امامیه و حقوق غرب





این شیوه متن‌گرایی جدید^۱ محسوب می‌شود که از نظام تفسیری قانون اساسی آمریکا اخذ شده است (Barak, 2005: p.34).

ب) قصد همگانی زمان مفسر: قاضی در فهم متن ظاهر، باید ملاحظه کند که فردی نوعی و متعارف چه معنایی را می‌تواند از متن دریابد، نه این که قصد و هدف شخصی مؤلف چه بوده است. قاضی در این رویکرد، افراد زمان حاضر را به جای مقنن اصلی فرض می‌کند و قصد فرضی او را بر قصد حقیقی قانونگذار جایگزین می‌سازد و همان را هم به وی نسبت می‌دهد. در این رویکرد، قصد همگانی فعلی قانونگذار، معیار معنای متن می‌شود (Gracia, 1990: p.47).

۳-۱-۳ قاعده پیروی از هدف مقنن

هر گاه دادرس در معنایابی متن، نتواند راهی را به سوی قصد شخصی و همگانی قانونگذار بیابد، باید به بررسی هدف قانونگذار از وضع این ماده قانونی پرداخته، انگیزه او را از القای متن جستجو کند. احتمالاً دادرس خواهد توانست متن را با دوروش مبتنی بر هدف مقنن تفسیر کند.

الف) هدف قانونگذار: همیشه پیش از تألیف متن قانون، شرایط و موقعیت‌هایی به وجود می‌آید که به نظر قانونگذار آن قدر اهمیت می‌یابد که سبب تقنین متن شوند. اطلاع و شناخت واقعیات اجتماعی زمان تصویب متن و بررسی آن‌ها کمک مناسبی است تا دادرس اسباب تألیف متن و سپس زمینه معنایابی الفاظ مبهم را بیابد.

با بررسی صورت مذاکرات نمایندگان مجلس می‌توان از علل و عوامل وضع و تصویب ماده قانونی اطلاع یافت. این قاعده در تفسیر قرآن با اصطلاح شأن نزول یا اسباب نزول شهرت دارد (رجبی، ۱۳۸۸: ۱۵۳). مثلاً مفسران قرآن کریم در معنایابی کلمه خائن در آیه ۱۰۵ سوره نساء «و لا تکن للخائن خصیماً» با توجه به اسباب نزول آن، خیانت را در معنای سرقت تفسیر می‌کنند؛ زیرا فردی مرتکب سرقت شد، ولی از ترس رسوایی، مال مسروقه را در خانه فردی یهودی انداخت تا پیامبر (ص) علیه آن یهودی حکم کند، اما خداوند در این آیه به حضرت امر فرمود که مدافع خیانتکاران نباشد (شاه عبدالعظیمی، ۱۳۸۳: ۵۶۲).

با وجود این، در مورد قوانین، احتمالاً دستیابی به شأن نزول‌ها یا همه صورت مذاکرات و گزارش‌ها، برای قضات چندان آسان نیست و مسلماً صرف هزینه و وقت آنان گردد. لذا اگر بررسی و جستجوی مذاکرات در سامانه تشکیلات قانونگذاری و قضایی به‌خوبی تنظیم و تدوین شود و



1- originalism.



به سهولت در اختیار قضات قرار گیرد، به یقین در فرایند معنایابی الفاظ متن بسیار به کار می آیند، به ویژه در مورد الفاظی که مفهوم روشنی در عرف ندارد، مثل کلاشی.

اما بررسی مذاکرات نمایندگان فقط به همین جا ختم نمی گردد، بلکه قاضی را در فهم هدف و فلسفه وضع مواد قانونی نیز یاری می دهد. هر چند این اهداف کلی قانونگذار در پاره‌ای از اصول قانون اساسی معلوم می شود، اما تذکرات نمایندگان و اشاره به مسائل روزمره جامعه کلید روشنائی معانی و مقاصد مقنن خواهد بود. مثلاً دادرس در مورد معنایابی عبارت «تظاهر به عمل حرام» موضوع ماده ۶۳۸ ق.م.ا، وقتی به اهداف مقدس شرعی و سلامت اخلاقی و دینی جامعه توجه کند، در خواهد یافت که قانونگذار در قبال متظاهرين به حرام، سکوت را جایز ندانسته و با این که مصادیق آن را مبهم آورده، ولی مجال عکس العمل را برای قاضی امامی فراهم ساخته است. از این رو، قاضی امامی در برابر وقوع گناه و معصیت ابزار قانون را در دست خواهد داشت و حتی اگر پرونده خاطی به محکومیت نینجامد، ولی دست کم، تشکیل پرونده برای او، احضار و بازجویی در دادسرا و شتمات و عتاب خویشان و اطرفیان و اخذ ضمانت و امثال آنها می توانند از شدت معاصی در جامعه کاسته، موجب تأمین سلامت اخلاق اجتماعی شود و حتی از وقوع جرائم بزرگ تر هم پیشگیری گردد.

ب) زمینه قاضی: همان گونه که زمینه مقنن، عامل تألیف متن قرار می گیرد، زمینه قاضی نیز سبب تفسیر می شود. اصولاً دادرس بدون زمینه قبلی به تفسیر نمی پردازد و رسیدگی به پرونده‌های جدید، محک جدی مواد قانونی است. دادرس با پیشفرض‌ها و انتظارات خود به سراغ متن می رود تا به استناد آن دعوا را فیصله دهد و چنانچه متن و مواد قانونی مشابه را ساکت، مبهم، مجمل یا متعارض ببیند و نتواند به هیچ‌یک از قواعد فوق استناد کند، خود با توجه به اهداف کلی نظام حقوق کیفری و نظام سیاسی، و سپس قواعد مستقل عقلی، از قبیل عدالت و انصاف به حل و فصل دعاوی می پردازد و این قاعده تفسیری را در محدوده متن اعمال کند.

قانونگذار با تعریف هر جرم و تعیین ارکان و اجزا و شرایط هر یک، مواد قانونی را با الفاظ کلی یا عام وضع و تصویب می کند تا رفتارهای مجرمانه خاص یا جزئی را در بر گیرد. او با تعیین عناصر جرم در قانون، به قاضی مجال می دهد تا به کمک تفسیر، حکم قضایی پرونده‌های روزمره را صادر کند. تفاوت کار قانونگذار و قاضی در این است که مقنن در ایجاد هنجار کلی استقلال دارد و بدون محدودیت زبانی، می تواند عناصر متشکل جرم را در متن قانون بیاورد؛ ولی دادرس از این جهت استقلالی ندارد و طبق اصل قانونمندی، کار قضایی را فقط در محدوده متن انجام می دهد.





با این حال، قاضی را نباید در ایجاد حقوق و هنجار دست و پا بسته دانست، بلکه او هم در پیدایش هنجار جزئی نقشی نسبی ایفا می‌کند (کلسن، ۱۳۸۷: ۱۲۴). این به‌ویژه در مواردی رخ می‌دهد که قانونگذار می‌خواهد همه عناصر جرم را معین کند، ولی متن را نارسا تألیف می‌کند و قاضی در رویارویی با پرونده‌های جدید، در این هنجار کلی قانونگذار، خلأ را احساس کرده، تلاش دارد تا آن خلأ را بردارد. پس قاضی در ابتدا، کارش را با تفسیر متن هنجاری آغاز می‌کند، ولی به خاطر ابهام تعابیر زبانی مقنن مجبور می‌شود کار خود را به متن محصور نسازد و در فرایند اجرای قانون، به ایجاد هنجار جزئی اقدام کند. ولی اقدام قاضی باید مشمول دو نوع محدودیت قرار بگیرد:

الف) محدودیت نخست او این است که باید در چارچوب قواعد خاص جزایی باشد.

ب) در چارچوب هنجارهای فرامتنی به معنایی قانون پردازد، از قبیل هنجارهای اخلاقی مثل عدالت و انصاف، و هنجارهای اجتماعی مثل سعادت و رفاه مردم، یا هنجارهای دینی مثل احکام شرعی و فتاوی معتبر فقها (اصل ۱۶۷ ق.ا).

اما توسل به هنجارهای فرامتنی، نباید منجر به جرم‌انگاری جدید شود، بلکه به خاطر احترام به اصل قانونمندی، باید با تفسیر به نفع متهم به صدور برائت متهم ختم گردد. ضمناً این کار به مرور زمان، شاید مقدمات اصلاح و تغییر قانون را نیز فراهم سازد (امیدی، ۱۳۸۹: ۱۶۲).

۳-۲ قواعد خاص تفسیری

قواعد عام تفسیری از قواعد عام زبان‌شناسی اند و دادرس با اعمال آن‌ها می‌تواند معنای الفاظ متن را دریابد؛ ولی او باید متوجه باشد که قواعد عام مذکور زیر سیطره قواعد تفسیری هنجارهای کیفری قرار دارند و از این رو، قاضی نباید و نمی‌تواند فقط بر قواعد عام تفسیری مربوط به متن تکیه کند. دو اصل تفسیری مهم حاکم بر هنجارهای کیفری عبارتند از: اصل تفکیک قوا و اصل قانونمندی.

۳-۲-۱ اصل تفکیک قوا

این اصل در حقوق به کار می‌رود، نه در زبان‌شناسی. طبق آن، تقنین وظیفه مقنن است و قاضی فقط تفسیر آن را برای حل و فصل دعاوی بر عهده دارد. پس قاضی در هنگام رسیدگی نمی‌تواند ماده قانونی را به شکلی تفسیر کند که مداخله در کار مقنن به حساب آید و احیاناً به جرم‌انگاری و جرم‌زایی بینجامد.

قاضی متون مبهم قانونی را با توجه به قواعد معناشناسی و کاربردشناسی تفسیر می‌کند؛ ولی همیشه در معنایی متن باید متوجه باشد که او اختیار تفسیری دارد، نه تقنینی. پس باید قواعد عام تفسیری را در محدوده قواعد خاص کیفری اعمال کند.





مثلاً هرگاه عده‌ای در شب یا روز عاشورا با تزئین ماشین، مراسم عروسی عادی و بی سر و صدایی را در خیابان راه انداخته، از مقابل صف عزاداران تردد کنند، آیا قاضی می‌تواند در مواجهه با این فعلی که عمل حرام قانونی و شرعی نیست، ولی عفت عمومی را جریحه‌دار ساخته، به استناد ماده ۶۳۸ قانون تعزیرات، مرتکبان را مشمول مجازات حبس کم‌تر از دو ماه قرار دهد؟ یا اگر وقت نماز جماعت، فردی علناً جوری رفتار کند که همگان وی را تارک الصلاة ببینند، آیا قاضی می‌تواند مرتکب این عمل حرام را مشمول حبس طبق فقره اخیر ماده قرار دهد، با این که در قانون مجازاتی برای آن پیش‌بینی نشده است؟

در هر حال، با اندیشه در مورد مواد مبهم قانون می‌توان از این دست پرسش‌ها را مطرح کرد. نباید قاضی در مواجهه با ابهامات قانونی، به کار خطرناک جرم‌انگاری یا کیفردهی روی آورد و اصل مهم تفکیک قوا را زیر پا بگذارد. تفسیر او باید به فهم قواعد حقوقی منتج شود، نه تأسیس قواعد حقوقی که کار مقنن است.

۲-۲-۳ اصل قانونمندی جرم و مجازات

این اصل در واقع حاصل و نتیجه اصل تفکیک قوا است. چون جرم و مجازات و محاکمه را باید مقنن تعیین کند و از این رو، تفسیر قاضی در محدوده همین قاعده و در قلمرو متن باید صورت بگیرد. به عبارت دیگر، دادرس نباید الفاظ متن را به گونه‌ای تفسیر کند که متن تحمل آن معنا را نزد اهل زبان ندارد؛ مثل این که دادرس چشم‌چرانی را به زنا‌ی خفیف تفسیر کند، در حالی که می‌تواند آن را عمل حرام تعزیری بداند.

اصل قانونمندی به این معنا است که قاضی هر قصدی داشته، در قانون آورده است. پس با تصویب قانون، قصد خویش را انتقال داده و اگر احتمال برود که مقنن پاره‌ای از مقاصدش را در قانون ذکر نکرده است، این در واقع مصداق تعارض قصد و لفظ خواهد بود و در جایی که قاضی بین قصد قانونگذار و لفظ قانون تعارض ببیند، اصل بر لفظ قانون است و به جهت حفظ دما، نفوس و اموال و مانند آن، قصد و هدف مقنن را باید کنار بگذارد.

برای نمونه مقنن در ماده ۲۷۹ مقرر می‌دارد: محاربه عبارت از کشیدن سلاح به قصد جان، مال... و همچنین در مواد ۲۸۰ و ۲۸۱، از عبارت دست به اسلحه ببرد و دست به سلاح ببرند، استفاده می‌کند، درحالی که هیچ تعریفی از آن نکرده است؛ هر چند در قانون مجازات مصوب ۷۵، سلاح را با تبصره ۳ ماده ۱۸۳، این گونه توضیح می‌داد: میان سلاح سرد و سلاح گرم فرقی نیست. با توجه به این که این تبصره در قانون مصوب ۹۲ حذف شده، و همچنین تبصره ماده ۶۱۴ قانون تعزیرات مصوب ۷۵، بین





اسلحه و چاقو فرق قائل می‌شود، قطعی به نظر می‌رسد که مقنن تعریف سلاح را به عرف واگذار نکرده است و قاضی نیز از سلاح مذکور در جرم محاربه، نمی‌تواند معنایی اعم از سرد و گرم را اخذ کند، زیرا اصل بر قانونمندی سلاح است که به اسلحه گرم انصراف دارد.

از این رو، در جایی که لفظی مثل سلاح را می‌توان به اقتضای قواعد تفسیری عام، تفسیر موسع کرد، به خاطر اصل قانونمندی، باید آن را به شکل مضیق تفسیر نمود و برای محکومیت متهم نباید به قیاس متوسل شد، زیرا در قیاس، قاضی به لفظ قانون تکیه نمی‌زند، بلکه می‌خواهد با قصد مقنن، مجرمیت متهم را احراز کند.

از این قاعده، دست کم چهار قاعده استخراج می‌شود: تفسیر مضیق قوانین، منع توسل به قیاس، عطف به ماسبق نشدن قوانین جزایی و سرانجام قاعده عدم قابلیت اجرای قوانین مبهم (Encyclopedia Britannica ذیل عبارت criminal law).

۴- نتیجه‌گیری

یکی از مهم‌ترین دلمشغولی‌های فیلسوفان حقوق، فرایند صحیح تفسیری است که قاضی در طی آن باید عنوان مجرمانه و کیفر مناسب را در مورد هر پرونده تعیین کند. اما دادرس چگونه قانون مناسب هر دعوا را باید تعیین کند؟ قاضی در هر نظام کیفری تکلیف دارد که برای فهم صحیح قواعد حقوق کیفری به تفتیح و تنظیم قواعد تفسیری و اعمال درست آن‌ها بپردازد و این، علاوه بر این که اجرای عدالت کیفری را تضمین می‌کند، در نظام حقوق جزای امامیه دست کم دو هدف ذیل را محقق می‌سازد:

الف) قاضی نباید فراموش کند که قوانین کیفری امامیه در جهت تحقق و حفظ اهداف و ارزش‌های توحیدی تصویب می‌شوند یا باید تصویب شوند. پس به لحاظ نظری، او موظف به اعمال تفسیر عادلانه است. بنابراین، عدالت تفسیری قاضی است که مقدمه تحقق عدالت تشریحی را استوار می‌سازد و هدف و مقصد نهایی همه قواعد عام زبان‌شناسی و اصول تفسیری خاص کیفری را همین عدالت در تفسیر تشکیل می‌دهد.

ب) به لحاظ نظری، چنانچه قواعد عام و خاص تفسیر جزایی، کشف و تدوین شوند، مجال اتخاذ روش تفسیری واحد به وجود آمده، به این ترتیب، اختلاف و تشتت آرای قضات تا حدود زیادی کاهش خواهد یافت.





پ) اما به لحاظ عملی، انتظار نمی‌رود قضات به امثال قواعد تفسیری بدون ضمانت اجرای قانونی، تمکین کنند؛ مگر این که همچون برخی از کشورهای غربی، قانونگذار «قانون قواعد تفسیری حقوقی یا کیفری» را به تصویب برساند.

منابع

۱. آخوند خراسانی، محمد کاظم بن حسین، ۱۴۰۹ق، کفایه الاصول، قم، آل الیبت.
۲. ابراهیمی دینانی، غلامحسین، ۱۳۸۹ش، فلسفه در ساحت سخن، تهران، معرفت.
۳. ابن رشد اندلسی، ۱۳۷۷ق، تفسیر ما بعد الطبیعه، تهران، حکمت.
۴. ارسطو، ۱۳۴۳ش، علم الاخلاق الی نیقوماخوس، تحقیق بارتلمی سانتهلیر، قاهره، دار صادر.
۵. امیدی، جلیل، ۱۳۸۹ش، تفسیر قانون در حقوق جزا، تهران، جاودانه.
۶. انصاری، مرتضی، ۱۳۸۷ش، شرح رسائل، با شرح و تعلیق علی محمدی، قم، دارالفکر، چ ۷.
۷. بغدادی، ابوالبرکات، ۱۳۷۳ش، المعبر فی الحکمه، اصفهان، دانشگاه اصفهان، چ ۲.
۸. بوعلی سینا، حسین، ۱۳۸۳ش، منطق دانشنامه علائی، تصحیح محمد معین و سید محمد مشکوه، همدان، دانشگاه همدان، چ ۲.
۹. ———، ۱۳۲۶ش، تسع رسائل فی الحکمه و الطبیعیات، قاهره، دارالرب، چ ۲.
۱۰. پژوهشکده تحقیقات اسلامی، ۱۳۸۶ش، فرهنگ شیعه، قم، زمزم هدایت، چ ۲.
۱۱. تبریزی، جواد، ۱۳۸۷ش، دروس فی مسائل علم الاصول، قم، دار صدیقه الطاهره سلام الله علیها، چ ۳.
۱۲. تهرانی نجفی، هادی بن محمد امین، ۱۳۲۰ش، محجه العلماء، تهران، بی‌نا.
۱۳. جبار گلباغی ماسوله، سید علی، ۱۳۷۹ش، عرف از دیدگاه امام خمینی، مجله فقه، ش ۲۴ و ۲۵.
۱۴. حسینی شاه عبدالعظیمی، حسین بن احمد، ۱۳۶۳ش، تفسیر اثنتی عشری، تهران، انتشارات میقات.
۱۵. حکیم، محمد کاظم، ۱۴۲۱ق، المدخل الی علم الاصول، قم، دار الفقه للطباعه و النشر.
۱۶. حکیمی، محمدرضا، ۱۳۸۰ش، الحیات، ترجمه احمد آرام، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۱۷. چامسکی، نوام، ۱۳۸۰ش، دانش زبان، ترجمه علی درزی، تهران، نشر نی.
۱۸. داوید، رنه، ۱۳۶۴ش، نظام‌های بزرگ حقوقی معاصر، ترجمه حسین صفایی و دیگران، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
۱۹. رازی، فخرالدین، ۱۳۷۳ش، شرح عیون الحکمه، تصحیح محمد حجازی و احمد علی سقا، تهران، مؤسسه الصادق(ع).





۲۰. رجبی، محمود، ۱۳۸۸ش، روش شناسی تفسیر قران، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، چ ۴.
۲۱. رضوانی، علی اصغر، ۱۳۸۴ش، شیعه شناسی و پاسخ به شبهات، تهران، نشر مشعر، چ ۲.
۲۲. سبحانی، جعفر، ۱۳۸۳ش، مدخل مسائل جدید در علم کلام، قم، مؤسسه امام صادق (ع).
۲۳. _____، ۱۴۱۲ش، الهیات علی هدی الکتاب و السنه والعقل، قم، مرکز العالمی للدراسات الاسلامیه.
۲۴. _____، ۱۳۸۸ش، الوسیط فی اصول الفقه، قم، مؤسسه امام صادق (ع)، چ ۴.
۲۵. _____، ۱۴۲۴ق، المواهب فی تحریر أحكام المکاسب، قم، مؤسسه امام صادق (ع).
۲۶. _____، ۱۳۸۶ش، سیمای عقاید شیعه، ترجمه جواد محدثی، تهران، نشر مشعر.
۲۷. سجادی، سید جعفر، ۱۳۴۳ش، فرهنگ معارف اسلامی، تهران، دانشگاه تهران، چ ۳.
۲۸. سورن، پتر آم، ۱۳۸۷ش، تاریخ زبان شناسی، ترجمه علی محمد حق شناس، تهران، انتشارات سمت.
۲۹. سیف، علی اکبر، ۱۳۹۰ش، تغییر رفتار و رفتار درمانی: نظریه ها و روش ها، تهران، نشر دوران چ ۱۵.
۳۰. شجاعی، علی، ۱۳۹۰ش، تحلیل هرمنوتیکی و گفتمانی تفسیر متون کیفی، رساله دکتری، دانشگاه تهران.
۳۱. صانعی، پرویز، ۱۳۵۶ش، حقوق و اجتماع، تهران، دانشگاه تهران.
۳۲. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، ۱۳۸۳ش، شرح اصول الکافی، به تصحیح محمد خواجهی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۳۳. _____، ۱۳۸۷ش، سه رسائل فلسفی، تصحیح سید جلال الدین آشتیانی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
۳۴. _____، ۱۹۸۱م، الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه، بیروت، دار احیاء التراث، ج ۲ و ۳.
۳۵. صفوی، کورش، ۱۳۷۹ش، درآمدی بر معنی شناسی، تهران، حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی.
۳۶. طباطبایی، محمد حسین، ۱۳۷۴ش، المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، قم، انتشارات جامعه مدرسین چ ۵.
۳۷. _____، ۱۳۷۸ش، شیعه در اسلام، قم، دفتر نشر اسلامی.
۳۸. _____، ۱۳۷۸ش، اصول فلسفه و روش رئالیسم، قم، بوستان کتاب چ ۲.
۳۹. طریحی، فخر الدین، ۱۴۱۶ق، مجمع البحرین، تهران، مرتضوی چ ۳.





۴۰. طوسی، خواجه نصیرالدین، ۱۳۶۱ش، اساس الاقتباس، به تصحیح مدرس رضوی، تهران، دانشگاه تهران.
۴۱. طیب، سید عبدالحسین، ۱۳۶۲ش، کلم الطیب در تقریرات عقاید اسلام، بی جا، کتابخانه اسلام چ ۴.
۴۲. عامری، ابوالحسن، ۱۴۱۷ق، انقاذ البشر من الجبر و القدر، تصحیح سحبان خلیفات، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
۴۳. عاملی، زین الدین علی بن (شهید ثانی)، ۱۴۱۳ق، مسالك الافهام فی تنقیح شرایع الاسلام، قم، مؤسسه المعارف الاسلامیه ج ۱۵.
۴۴. العوجی، مصطفی، ۱۹۸۸م، القانون الجنائی العام، بیروت، مؤسسه نوفل چ ۲.
۴۵. فارابی، ابو نصر، ۱۹۵۵م، آراء اهل المدینه الفاضله و مضاداتها، با شرح علی بوملحم، بیروت، مکتبه الهلال.
۴۶. _____، ۱۴۰۸ق، المنطقیات، تحقیق محمدتقی دانش پژوه، قم، مکتبه آیه الله المرعشی، ج ۱.
۴۷. فیاض حسین عاملی، حسن محمد، ۱۴۲۸ق، شرح الحلقه الثالثه، بیروت، ج ۲.
۴۸. قانصوه، محمود، ۱۴۱۸ق، المقدمات و التنبیها فی شرح اصول الفقه، بیروت، دار المورخ العربی، ج ۱.
۴۹. کلاتری ارسنجانی، علی اکبر، ۱۳۷۹ش، عرف در مکتب صاحب جواهر، مجله فقه و اصول، ش ۲۴.
۵۰. کلسن، هانس، ۱۳۸۷ش، نظریه ناب حقوقی، ترجمه اسماعیل نعمت اللهی، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۵۱. لنگرودی، محمد جعفر، ۱۳۷۲ش، دائره المعارف حقوقی (دانشنامه حقوقی)، تهران، مؤسسه امیر کبیر چ ۳.
۵۲. میرداماد، محمدباقر، ۱۳۸۰ش، جذوات و مواقیت، تصحیح علی اوجبی، تهران، میراث مکتوب.
۵۳. مصباح یزدی، محمد تقی، ۱۳۸۰ش، نظریه حقوقی اسلام، قم، مؤسسه پژوهشی امام خمینی چ ۲.
۵۴. مطهری، مرتضی، ۱۳۷۸ش، مجموعه آثار (شرح منظومه)، قم، انتشارات صدرا ج ۱۰.
۵۵. مظفر، محمد رضا، ۱۴۳۰ق، اصول الفقه، قم، طبع انتشارات اسلامی، چ ۵، ج ۱.
۵۶. مغنیه، محمد جواد، ۱۴۲۱ق، فقه الامام الصادق (ع)، قم، مؤسسه الانصاری.





۵۷. ملکیان، مصطفی، ۱۳۸۴ش، تبارشناسی مباحث لفظی علم اصول، مجله نقد و نظر، س ۱۰، ش ۳ و ۴.

۵۸. _____، ۱۳۸۴ش، جغرافیای دانش‌های زبانی، مجله نقد و نظر، س ۱۰، ش ۱ و ۲.

۵۹. موسوی خمینی، سید روح الله، ۱۴۲۱ق، کتاب البیع، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر، ج ۵.

۶۰. _____، ۱۴۱۵ق، انوار الهدایه فی التعلیقہ علی الکفایه، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر، ج ۲.

۶۱. نجفی، محمد حسن، ۱۴۰۴ق، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ج ۷، ۴ و ۱۱.

۶۲. نصری، عبدالله، ۱۳۹۰ش، راز متن: هرمنوتیک، قرائت‌پذیری متن و منطق فهم دین، تهران، سروش، ج ۲.

۶۳. هاشمی شاهرودی، سید محمود، ۱۴۱۹ق، بایسته‌های فقه جزا، تهران، نشر میزان.

۶۴. واعظی، احمد، ۱۳۹۰ش، نظریه تفسیر متن، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

۶۵. یوهان سون، یورگن دینس و اریک لارسن، سوند، ۱۳۸۸ش، نشانه‌شناسی چیست؟ ترجمه علی میرعمادی، تهران، نشر ورجاوند، ج ۲.

۶۶. یول، جورج، ۱۳۸۷ش، کاربردشناسی زبان، ترجمه محمود عموزاده مهدیرجی و منوچهر توانگر، تهران، انتشارات سمت، ج ۳.

67. Barak, Ahron (2005), Purposive Interpretation In Law, trans. by Sari Bashi, Princeton university press.
68. Hirsch, E.D. JR.(1967), Validity in interpretation, Newhaven and London, Yale University press.
69. Encyclopedia Britannica.
70. Gracia, Jorge J.E.(1990), "Relativism and Interpretation of texts", in Joseph Margolis and Tom Rockmore, Philosophy of Interpretation, Oxford, Blackwell.
71. Lieber, Fransic (1839), Legal and Political hermeneutics: The principles of interpretation and construction in law and politic, C.C.Little and J. Brown, Boston.
72. Scott, Jacob (2010), Codified Canons and Common Law of Interpretation, William Colage.
73. Sharif Bassiouni.M (1982), The Islamic Criminal Justice System, New Yourk, Oceana Publication.
74. Solen, Lawrance M. (2011), Linguistic Issues In statutory Interpretation, Blooklyn Law School Legal Studies.
75. Zweigert, Konrad (1998), Introduction to a comparative law, translated by Tony Weir, 3d ed.

